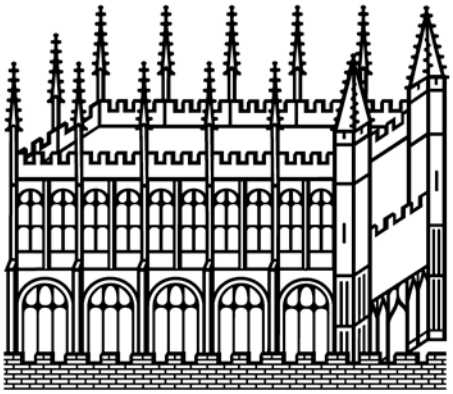


Bodleian Libraries

UNIVERSITY OF OXFORD

This book is part of the collection held by the Bodleian Libraries and scanned by Google, Inc. for the Google Books Library Project.

For more information see:

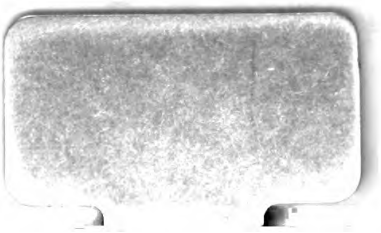
http://www.bodleian.ox.ac.uk/dbooks



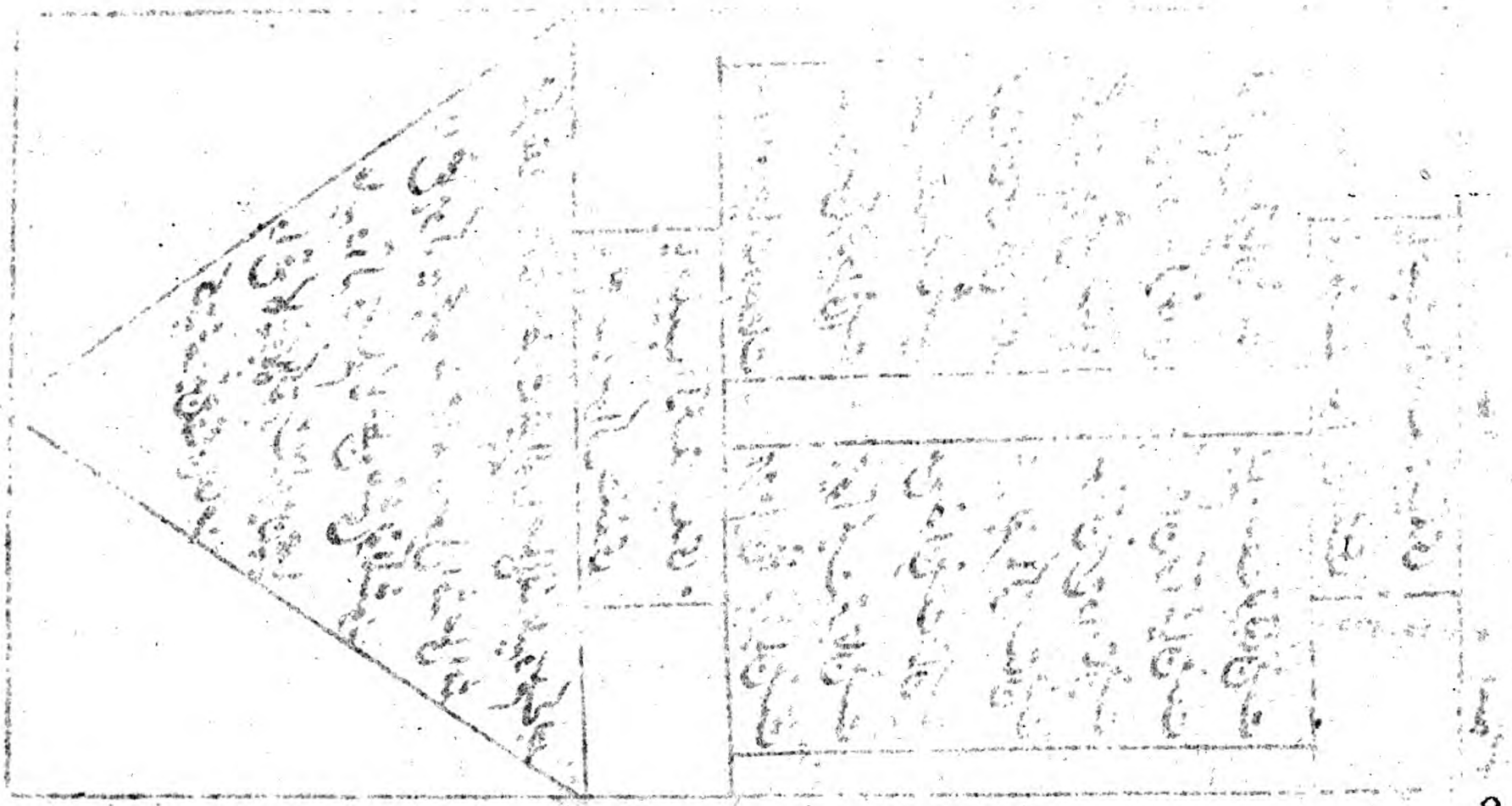
This work is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial-ShareAlike 2.0 UK: England & Wales (CC BY-NC-SA 2.0) licence.







A-42
16. ~~B-74~~



INSTITUTE INDIAN

یا حبیب اللہ خذ بیدی
ما بعجز سے سواک مستندی

طومار مدح تو بیان منست — بلبلم وصف تو فغان منست
گر برانی زدر و گر خوانی — آستان تو آشیان منست
میگدازم جو شمع سرتا پا — سوختن شرح داستان منست
گر ز ایمان من سوال کنند — خود بفرما کز استان منست
گر ہمہ نیک در بد است شہید — مدح خوانِ منست ازان منست
صورت من کہ محو حیرانی است — ہمچو آئینہ ترجمان منست
سرورا در حیات و بعد ممات — ہر دم این نغمہ بر زبان منست

یا حبیب اللہ خذ بیدی
ما بعجز سے سواک مستندی

شکر خدا اور نعت حضرت خیر الورا صلی اللہ علیہ وسلم کے بعد
واضح ہو کہ یہ مجموعہ محامد رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم کا مطبع منشی نولکشور
واقع کانپور ماہ اکتوبر سنہ ۱۸۸۳ء میں چھپا
کتبہ محمد حسین عرف من عفا عنہ

یا حبیبؐ الٰہ خذ بیدی
ما بعجزے سواک مستندی

دور ازان در کہ از تو باد اباد — عمر بیہودہ میرود بر باد
کے ز کنج قفس کنم پرواز — کے ازین قید غم شوم آزاد
کے فشانم گہر ز دامن جان — کے ستانم ثمر ز نخل مراد
کے کنم کام جان و دل حاصل — کے شوم جبہہ سائے کوی تو داد
چند اشک شرر فشان ریزم — چند آتش ز نم بداماں باد
چند سوزم در آتش دوری — چند نالم بخاطر ناشاد
چند گریم ز درد مہجوری — راہ گم کردہ میکنم فریاد

یا حبیبؐ الٰہ خذ بیدی
ما بعجزے سواک مستندی

چند گردم ز آستانہ جدا — در بدر خوار و خستہ و رسوا
از در خویشتن چنین مایوس — تو مگردان سگ در خود را
بہر صدیقؓ بحر صدق و صفا — بہر فاروقؓ عادل یکتا
بہر عثمانؓ کہ ہست ذی النورین — از برائے علیؓ شیر خدا
دین پناہا بحرمت جبریلؑ — بادشاہا بحق وحی سما
رحم کن رحم بر من مسکین — بہر سبطین و فاطمہؓ زہرا
ہیچ نقش قدم بہ بستر خاک — بیخود او فتادہ ام برائے خدا

بکیسوی شهید کربلا و روی گلگونش | گره از کارم ای شیر خدا مشکلکشا بگشا

ترجیع بند

عاجز و مفلسم پریشانم | چاره کار خود نمیدانم
صرف شد عمر من بحرص و هوا | روز و شب مبتلای عصیانم
پادشاها بحال من رحمی | که بود رحمت تو درمانم
حاجت عرض حاجتی نبود | بر تو پیداست درد پنهانم
از گناهی که بر تو مخفی نیست | سخت شرمنده ام پشیمانم
تلخ شد کام من بناکامی | همه تن وقف داغ حرمانم
بیکسم جز درت پناهم نیست | در دم بیکسی ترا خوانم

یا حبیب الله خذ بیدی
ما لعجزی سواک مستندی

گو بپاس ادب زدامن شاه | دست عجز گدا بود کوتاه
لیکه دامانت از دراری جود | خود فتد در کف فتاده راه
اعتراف من از گنهکاری | هست عذر گنه بتر ز گناه
گرچه از کثرت سیه کاری | نامه دارم چو روی خویش سیاه
لیکه مایوس نیستم که نگشت | هیچکس ناامید زین درگاه
میزند موج بحر رحمت عام | خاص از بهر تشنگان گناه
رحم کن جرعه بکامم ریز | تشنه مگذار حسبةً لله

از دوری آن آستان تا کی کنم شور و فغان اکنون ز دست این و آن دل سیر و دانم دست هان
ای دستگیر بیکسان دستی که بتوان بید ست و پا و خسته جان افتاده ام اندر دکن

تن محمل است و دل جرس از درد نالم هر نفس هر چند میخیزم پس و پس فریاد محمل ها بس است
ای بادشاه دادرس بگذر بفریادم برس تا کی شهید اندر قفس نالم چو بلبل از محن

در بزم میلاد این زمان رنگ اجابت شد عیان باید که در ختم بیان باشند دعا در دهان
هم باقی و حاضران هم سامع و هم مدح خوان باشند دائم شادمان باید بحق پنجتن

سنجیده گفتم داستان باد صبا این را رسان از من بسان باد وستان در کشور هندوستان
آهنگ این سحر البیان جوید مذاق نکته دان حاسد نمیداند زبان جاهل نمی فهمد سخن

غزل فارسی

بگیسوشانه کن از خواب چشم سرمه سا بکشا — بپای صید غزالان حرم دام بلا بکشا
بخورشید آتش افگن قفل صبح دلکشا بکشا — نقاب از چهرهٔ تابان بکش بند قبا بکشا
بشرح معنی والیل هر کس گفتگو دارد — تو برخیز این معما را بشرح والضحی بکشا
بمحشر نامهٔ اعمال خواهند از سیه کاران — بیا بهر خدا بر چهره زلف مشکسا بکشا
رهائی هرگز از دام گرفتاری نمیخواهم — طپیدن آرزو دارد دل من دست و پا بکشا
اگر از شوق بکشایند چون آئینه آغوشی — ورا رخصت بروی خستگان باصفا بکشا
اسیران قفس را رخصت سیر گلستان ده — گواز کاکل بشکن خم دهی مرغ نوا بکشا
سراپا عقده مشکل شدم چون شنبم غلطان — قوای خورشید طلعت بر سر ما این بلا بکشا

ای از صفت ذاتت بری نازد بتو پیغمبری ای از ماه و مهر خاوری از زهره و از مشتری
تا گوی سبقت میبری با تو زردی خودسری گر شمع جوید همسری بشکن سرش گردن بزن

ای دامنت را هر زمان افتادگان خسته جان بی طاقت و تاب و توان گیرند چون اشک روان
گر بگذری دامنکشان یک ره ز خاک کشتگان ترسم که این خاکی تنان دستی برآرند از کفن

نور تو از روز ازل تا جاوه گر شد بر محل انداخت از حسن عمل در کار شیطان صد خلل
شد لات و عزا و هبل در عهد حکمت مبتذل از بیم قهرت در بغل دزدو وثن را اهرمن

ای مهر دوده را جبان گزین از سجده ات داغ جبین ای بر درت عرش برین چون آسمان سر بر زمین
ای شاه بر مسند نشین بر تخت رب العالمین ای شهپر روح الامین در محفل تو با وزن

اکنون ز نعت تو بکف سرمایه دارم از شرف زین پیش از روی شغف با مدح و قدم بودم طرف
گه لعل را گفتم خزف گه سنگ را دُر نجف عمری عبث کردم تلف در وصف فیل و کرگدن

گه شاه را گفتم گدا گاهی گدا را بادشاه گه نخل را گفتم سخا گه خاک را ابر عطا
گه مهر را گفتم سها گه ارض را گفتم سما گه زاغ را گفتم هما گه باز را گفتم زغن

از حرص و سودا و جنون سیر اشتم در سر فزون شرمنده ام بیچون تو ای بر دو کون از مکر و فسون
حاصل نشد دنیای دون جز مغز جان و جوی خون از پوستم نامد برون شد پوستین من کهن

دیوانه ام لا یعقلم از هر دو عالم غافلم زان چین ابرو مسلم فارغ از تیغ قاتلم
تا همدم آب و گلم با زلف و مژگان شاغلم از بهر منصور دلم کافیست این دار و رسن

ای مظهر نور خدا ای مرجع شاه و گدا دانی که در شوقت چها بر من گذشت از ابتلا
چون عندلیب بی نوا از آشیان هستم جدا بیگانه گشتم ز آشنا گردیده ام دور از وطن

ای دلبر باخوش آمدی ای خوش او اخوش آمدی ای رسنما خوش آمدی دین پرور خوش آمدی
ای مه لقا خوش آمدی ای مرحبا خوش آمدی ای مرحبا خوش آمدی رفتم ز خود زین آمدن

ای جان ما خوش آمدی جانان ما خوش آمدی درمان ما خوش آمدی درمان ما خوش آمدی
سلطان ما خوش آمدی مهمان ما خوش آمدی ایمان ما خوش آمدی بادا فدایت جان و تن

قطعه

این چهره زیبای تو این قامت رعنای تو این نرگس شهلای تو این زلف عنبرسای تو
مژگان صف آرای تو ابروی جان فرسای تو لعل تبسم زای تو دندان تو زیب دهن

اول ز مه گیرد نشان ثانی ز محشر امتحان ثالث شکیب از مهروان چارم دم از زنجیریان
پنجم دل از دست بتان سادس ز دل تاب و توان هفتم قرار تن ز جان هشتم مدار جان ز تن

قطعه

سیدار داند در شب سحری آرد از سودا خبر می بارد از خود مشک تر بردارد از محشر اثر
آویزد از نار نظر می خیزد از دل تا بسر خون ریزد از داغ جگر انگیزد آسیب ز من

اول ز لف ردی تو ثانی سواد موی تو ثالث سر گیسوی تو چارم قد دلجوی تو
پنجم بهار کوی تو سادس هوای بوی تو هفتم خم ابروی تو هشتم غم سیب ذقن

قطعه

با عارض تابان تو با طرهٔ پیچان تو با نرگس فتان تو با ابرو و مژگان تو
با قامت ذی شان تو هم با دُر دندان تو هم با لب خندان تو هر گز نیاورد م ز دن

نکهت ز گل صبح از صفا ظلمت ز شب مشک از خطا ساغر ز می سحر از دعا تیر از قضا
سرو از ادا شمع از ضیا آب از گهر تاب از سُها مرجان ز جان رنگ از حنا گوهر ز کان فر از عدن

بوی ازان زلف دوتا آرد اگر باد صبا هر مرده برخیزد ز جا مستانه بر لب مرحبا
لطف عرق بنگر که تا یک قطره او هر کجا با خاک گردد پیدا آشنا نسرین دمیده نسترن

از نور خلعت در برش تاج لعمرک بر سرش خیل رسولان لشکرش فوج ملایک چاکرش
تقدیر حاضر پیشش حکم قضا فرمان برش لوح و قلم از دفترش جویند بهر ستر و علن

در محفل میلاد او پیمانه رقصد با سبو دلها ز زلف مشکبو مرهون منت مو بمو
بلبل به گل از آرزو پیوسته دارد گفتگو پروانه یابد آبرو از وصل شمع انجمن

بر آستان او جبین سایند خوبان حسین مجنون چه دارد روی این کو عشق او گردد قرین
گر ناقه آن نازنین بیند خرامان بر زمین از لیلی محمل نشین ناید بجز مجنون شدن

غلمان دو رو از هر طرف لمعان نور از هر طرف غیب و حضور از هر طرف ناز و غرور از هر طرف
عیش و سرور از هر طرف نزدیک و دور از هر طرف سرگرم بزم آراستن

اختر شماران هر طرف دفتر نگاران هر طرف آئینه داران هر طرف خدمتگزاران هر طرف
چابک سواران هر طرف امیدواران هر طرف چون من هزاران هر طرف جمع اند در وصف همین

سرو و چراغان یک طرف شمع شبستان یک طرف گل در گلستان یک طرف رقصان و خندان یک طرف
قمری با فغان یک طرف پروانه سوزان یک طرف بلبل غزلخوان یک طرف از شور دل هیچو من

خضر و مسیحا یک طرف هارون و موسی یک طرف ذوق تمنا یک طرف شوق تماشا یک طرف
جبریل تنها یک طرف عشاق شیدا یک طرف گم کرده خود را یک طرف دارند بر لب این سخن

ای میهمان خوش آمدی جان جهان خوش آمدی شاه شهان خوش آمدی سرور روان خوش آمدی
آرام جان خوش آمدی کشور ستان خوش آمدی عین عیان خوش آمدی ای خوش آمدی ای خوش آمدی

پروانگی بخشد صبا تا عندلیب بینوا بهر حصول مدعا پروانه سازد خویش را
زان رو که در بستان سر از لاله و گل جا بجا هر نخل موزون گویا شمع است روشن در لگن

تا از پری رخسارها مامفژده دیدارها آه بلبب گفتارها گل باشگفتن کارها
دارد که در گلزارها سر میکشد از خارها بالید یکسر بارها از خرمی بر خویشتن

گل کرده از هر خار گل در کوچه و بازار گل در دشت و در گلزار گل در دامن کهسار گل
بر هر در و دیوار گل بر هر سر و دستار گل در سبحه و زنار گل بستند شیخ و برهمن

کشتی جدا دریا جدا گلشن جدا صحرا جدا اسما جدا اشیا جدا املاک جدا افشا جدا
ساقی جدا صهبا جدا اعضا جدا اجانها جدا اساغر جدا مینا جدا است اندرو شادی چو در جان

وقت است اگر هر خشک و تر با هم شود شیر و شکر وقتست اگر شام و سحر جویند وصل یکدگر
وقتست بالیدن اگر بالیدگی گیرد ز سر تا در نگنجد از اثر قشو و نما در پیرهن

از مقدم نور خدا شمس الضحی بدر الدجی نجم الهدی خیر الوری ابحر عطا ابر سخا
کان حیا کوه وفا جان دلاشان علا شمع بقا مهر ضیا ماه صفا شاه زمن

محبوب رب فخر امم مهر عرب ماه عجم عالی نسب ابر کرم والا حسب دریا همم
امی لقب عالم علم گنج طرب کنز قدم فوز طلب فیض اتم عرشی مکان شیر ب وطن

پیدا شد از فیضش نگر روز و شب و شام و سحر برگ و گل و شاخ و ثمر حور و ملک جن و بشر
در قالب خاکی اگر نورش نگشتی جلوه گر هرگز نیاوردی خبر جان از تن و روح از بدن

بر گردن آن نازنین خم گشتن زلفش ببین شام است یارب اینچنین یا صبح خندان همنشین
یاسنبل ست و یاسمین از وصل هم عشرت گزین یا شمع کافور ست این در سایه مشک ختن

ہی بزم عیش جاودان کم ہی شمع پر خستہ جان پروانہ دیکھو ہی کہان کہہ دو کہ حاضر ہو یہان
وہ بلبل ہندوستان ہو فارسی مین نغمہ خوان مشتاق ہین پیر و جوان سب نکتہ سنجان دکن

قصیدہ فارسی مسمّٰے بہ سحر البیان در بحر طویل بجواب قصیدۂ عبد الواسع جبلی از روے طوالت بحر و جواب قصیدۂ شیخ اودھے در جمع و تفریق بزیادت رعایت سجع

آمد بہار پرفتن سرگرم آشوب زمن از رنگ گلہای چمن در خارخس آتش فگن
گلگون قبا گل پیرہن رنگین ادا نسرین بدن از پرتو خود برق زن در خرمن صد جان و تن

آمد بہار بیخزان ہمراز حسن دلبران دمساز عشق بیدلان با بلبل و گل ترجمان
چین بر جبین و سرگران با سرخوشی و امنکشان خندان و گل افشان کنان با بنفشہ و شاخ سمن

آمد بہار جاودان سرگرم تاراج خزان از سنبل و گل ہر زمان با دود و آتش ہمعنان
در شرح وصف گلستان با برگ سوسن ہمزبان در سیر گلشن تو امان با برگ ریز از خشمگین زن

آمد بہار دلکشا مخمور مے سرتا بپا در جیب و دامان صبا از نکہت گل عطرسا
با غمزہای غمزدا با عشوہای دلربا از شاہدان مہ لقا چالاک تر در مکر و فن

زرین کلہ گلگون قبا جادو نگہ رنگین ادا پا بر زمین سر در ہوا عشرت گزین صحبت گرا
بیگانہ خو زود آشنا آئینہ بین حیرت نما ساغر بکف مست ادا مستی فزا تو بہ شکن

سرو چمن از خود سری چوید بطوبی ہمسری نرگس بصد جادوگری سرگرم ناز دلبری
از زر بہر کو دار مشتری گردیدہ جانرا مشتری گل ہمچو رخسار پری سنبل چو زلف پرشکن

وہ بادشاہ دو جہان وہ قبلہ گاہ مقبلان وہ رہنماے انس و جان وہ دستگیر بیکسان
وہ مرہم دلخستگان وہ چارۂ دردنہان وہ مصدر فیض عیان وہ مظہر سرّ و علن

مہ نے جو کی اوسپر نظر ٹکڑے ہوا اوسکا جگر تسبیح خوان تھی سب حجر لکڑی ہوئی تھی نوحہ گر
اوس مہ لقا کے پانوں پر سجدہ کیے لگے کرنے شجر اوس دادرس کو دیکھکر فریاد کر اوٹھا ہرن

اوسکا براق بادپا شرمندہ ہو جس سے ہوا اوس نازنین کو لے اوڑا جسطرح نکہت کو صبا
بس یہ گیا اور وہ گیا جا عرش تک پہونچا دیا سرگشتہ مثل گرد تھا گرد اوسکے گرد چرخ زن

جس دم ہوا وہ جلوہ گر سب گر پڑا کسریٰ کا گھر اوسکی تجلی دیکھکر کہتے تھے سب اہل نظر
یارب یہ کیسا ہی بشر جسکی ادا سے سربسر آتا ہی عالم مین نظر سب سے نرالا بانکپن

کیا حسن کیا رخسار ہی کیا طرۂ طرّار ہے کیا نرگس بیمار ہے کیا ابرو خمدار ہی
کیا لب ہین کیا گفتار ہی کیا قد ہی کیا رفتار ہی کیا جامہ کیا دستار ہی پوشاک کی دیکھو پھبن

عمامہ جو ہی زیب سر اوسکی صفائی دیکھکر مہتاب سے بگڑا قمر خورشید سی روٹھی سحر
پٹکا جو دیکھو کس قدر ہی زینت سوے کمر اوس قامت بے سایہ پر کتنا ہی زیبا پیرہن

ایام مولود آگئے آثار بہبود آگئے اوقات محمود آگئے اسباب مقصود آگئے
اعیان مسعود آگئے اعیان موجود آگئے راحت کے دن نزدیک آگئے تازہ ہوے رنج و محن

پھر مجلسین ہونے لگین تازہ ہوا ایمان و دین پھر نور رب العالمین ہے جلوہ افروز زمین
پھر ہر دل اندوہگین ہونے لگا عشرت گزین پھر ہو گیا ہی بالیقین شادی کا گھر یہ اجڑا بن

عشاق کیا سامان کرین کیا ہدیہ سلطان کرین کیا دعوت مہمان کرین کیا خدمت شایان کرین
ہان نذر نقد جان کرین جان فدیہ جانان کرین اوس ماہ پر قربان کرین مادر پدر فرزند و زن

اک لخت خاک گلستان ہی رنگ گل سی ارغوان بلبل چمن مین ہر زمان ہی شاخ گل پر نغمہ خوان
نشو و نما کتنی ہی یان ہشیار ہو ای باغبان ہشیار ہو اے باغبان آراستہ کر انجمن

باغ جہان آباد ہے یان سرو بھی آزاد ہی قمری نہایت شاد ہی نہ صید نہ صیاد ہی
ہا محفل میلاد ہی وقت مبارکباد ہے جبریل کو ارشاد ہی مشہور کر دے یہ سخن

نور خدا پیدا ہوا خیر الوریٰ پیدا ہوا بحر عطا پیدا ہوا ابر سخا پیدا ہوا
نجم الہدی پیدا ہوا بدر الدجی پیدا ہوا شمس الضحی پیدا ہوا پیدا ہوا شاہ زمن

امی لقب پیدا ہوا جان طلب پیدا ہوا والا حسب پیدا ہوا عالی نسب پیدا ہوا
محبوب رب پیدا ہوا ماہ طرب پیدا ہوا شاہ عرب پیدا ہوا پیدا ہوا یثرب وطن

کنز نہان پیدا ہوا عین عیان پیدا ہوا فخر زمان پیدا ہوا شاہ شمان پیدا ہوا
روح روان پیدا ہوا جان جہان پیدا ہوا مطلوب جان پیدا ہوا پیدا ہوا مقصود تن

سلطان دین پیدا ہوا شاہ زمین پیدا ہوا ماہ حسین پیدا ہوا عین الیقین پیدا ہوا
مسند نشین پیدا ہوا دل کا مکین پیدا ہوا وہ نازنین پیدا ہوا ناز ان ہی جس سے جان و تن

نور شہ کون و مکان تھا کنز مخفی مین نہان جب سے کہ پنہان و عیان دونون تھے بی نام و نشان
آگہ تھا کون سے فکان معدوم تھے دونون جہان تن کو نتھی پروا ے جان جان کو نتھی فکر بدن

جو غیب مین محصور تھا اس نور سے منظور تھا در پردہ جو مستور تھا اس نور سی معمور تھا
یہ نور ہی مشہور تھا یہ نور ہی مذکور تھا جو کچھ کہ تھا یہ نور تھا بے کیف و کم بے ما و من

وہ سایۂ ذات احد وہ مظہر نور صمد مستظہر فیض ابد فرمان دہ ہر نیک و بد
لایا جہان مین مستند مہر نبوت کی سند محسود ارباب حسد محبوب رب ذوالمنن

لفظ رنگین روش صاف و فروغ معنی
ہست بر صفحۂ دیوان گل و آئینۂ و شمع

آفرین بر تو و بر جودت طبع تو شہید
نتوان گفت بدینسان گل و آئینۂ و شمع

قصیدہ اُردو و مسجّع در بحر طویل

آئی بہار اب ہر چمن ہی بلبل و گل کا وطن
دیر و حرم سی نعرہ زن آتی ہین شیخ و برہمن
زاہد سی کہدو یہ سخن ہی فصل گل توبہ شکن
گر چاہی عیش جان تن میخوارون کا سیکھے چلن

آئی بہار جانفزا لائی گلستان مین صبا
پیغام وصل دلربا گل کھل کھلا کر ہنس پڑا
موج ہوا نے دا کیا ہر غنچے کا بند قبا
بلبل یہ کرتی ہی صدا اب مین ہون اور سیر چمن

ابر بہاری جا بجا چھڑکاؤ سا کرنے لگا
بدلی گلستان کی ہوا ہر نخل پھولا اور پھلا
تا جان و دل ہو مبتلا مشاطہ بن بن کر صبا
سلجھاتی ہی صبح و مسا سنبل کی زلف پرشکن

ساقی جو شوخ و شنگ ہی مست مئے گلرنگ ہی
مطرب جو خوش آہنگ ہی محو نوای چنگ ہی
دل عیش کا اورنگ ہی غم خستہ و دل تنگ ہی
بلبل ہی خوشدل رنگ ہی شادی سی گل خندہ زن

سونگھین جو پھولونکی مہک بیہوش ہون جو رو ملک
دیکھین جو غنچون کی چمک جلجا ہی انجم کی پلک
برق تجلی کی جھلک روز ازل سے تا بملک
آگہ نتھا جس سے فلک دیکھین گے اب سب مرد و زن

شمشاد نے گلزار سے گلزار نے گلنار سی
گلنار نے رخسار سے رخسار نے دیدار سے
دیدار نے گفتار سے گفتار نے رفتار سے
رفتار نے دلدار سی سیکھا ہی شوخی کا چلن

ہر لالے کا داغ جگر نرگس کا ہی کحل البصر
سوسن زبان حال پر لاتی ہی دل سے یہ خبر
آتا ہی وہ رشک قمر جسکی تجلی دیکھ کر
زیبا ہے گر تار نظر بن جاے سورج کی کرن

غل ہی یہی ہر چار سو آتا ہی اب وہ ماہرو
جسکی تمنا ہمکو جسے جسکی ہمکو جستجو
کرتے ہین باہم گفتگو پیمانے سے ملکر سبو
مطلب ہی ملکر آرزو سبزے سے ملکر آبجو نسرین سے ملکر نسترن

دیکھو خنداں بھی ہی حیراں بھی ہی گریاں بھی ہی — دیکھکر صورتِ جانانِ گل و آئینہ و شمع
تیری محفل مین ہے آغشتہ بخوں محو لقا — ہمہ تن غم سے گدازان گل و آئینہ و شمع
بلبل و طوطی و پروانہ نہین چاہتے ہین — تیرے ہوتے ہوے ای جان گل و آئینہ و شمع
طرفہ جمعیتِ خاطر ہے کہ مجلس مین تری — نہین ہوتے ہین پریشان گل و آئینہ و شمع
عشق مین تیرے ہوئے جامی سی باہر ایسے — کہ پھرا کرتے ہین عریان گل و آئینہ و شمع
رنگ اور نور صفا لائے ہین تیری گھر سے — ہین ترے بندۂ احسان گل و آئینہ و شمع
صاف کہتا ہون کہو کسکے قلم سے نکلا — اس طرح دست دگریبان گل و آئینہ و شمع
میری کلک و غزل و صفحۂ دیوان کو شہید — کہتے ہین سارے سخندان گل و آئینہ و شمع

غزل فارسی

نبود چون رخِ جانان گل و آئینہ و شمع — کہ چنین نیست فروزان گل و آئینہ و شمع
ہر دم از عارض تابان کسے میباشد — خستہ و مضطر و حیران گل و آئینہ و شمع
خون دل ریختن و محو شدن شعلہ زدن — از من آموختہ ای جان گل و آئینہ و شمع
بلبل و طوطی و پروانہ بہر شام و پگاہ — کردہ بر روی تو قربان گل و آئینہ و شمع
بمقامے کہ تو باشی نتواند کہ شود — زینت بزم گلستان گل و آئینہ و شمع
دارد از داغ غم عشق در آب و آتش — جگر و چشم و رگِ جان گل و آئینہ و شمع
محوِ عشاق بود غرقہ بخون و بیخواب — سینہ سوزان شررافشان گل و آئینہ و شمع
چشم بیخواب دگر از دل و داغ جگری — یافتند از من بیجان گل و آئینہ و شمع
پیش روی تو نیرزد بجوے در بازار — گشت در معدہ تو ارزان گل و آئینہ و شمع
پردہ بردار ز رخسار کہ پیش تو کشند — از حیا سر بگریبان گل و آئینہ و شمع

مدح ہون جناب رسالت پناہ کا — عرش بریں پہ گوشہ ہی میری کلاہ کا
محفل مین میری نغمہ سرائی ہی شور ہی — ہر سمت آہ آہ کا اور واہ واہ کا
زیبا ہی فخر و ناز مجھے جسقدر کرون — دیکھو تو مدح خوان ہو تمین کس بادشاہ کا
دریای فیض و جود ہی وہ جسکے سامنے — تنکے سی کم ہی کوہ بھی گر ہو گناہ کا
اوسجا پہ عذر خواہی ہماری کریگا وہ — جس جا پہ زہرہ آب ہو ہر عذر خواہ کا
بے اوسکے حکم کے نہ چلے لوح پر قلم — مالک ہی وہ تمام سپید و سیاہ کا
پیغمبرون کو فخر ہوا اوسکی ذات سے — سردار ہی سب سے بڑھتا ہی رتبہ سپاہ کا
سرسبز کیا ہون اوس رخ تابان کے روبرو — سنہ کیا ہی شمع بزم کا یا مہر و ماہ کا
شبنم کی کیا مجال جو گلگشت کر سکے — جس گلستان مین پاؤن نہ ٹھہری نگاہ کا
ہو عشق کی کشش تو دل زار کیا کرے — کیا کہربا سی زور چلے برگ کاہ کا
تنہا خضرؑ ہی تشنۂ شوق لقا نہین — یوسفؑ بھی ہی پیاسا مدام اوسکی چاہ کا
عاشق کے دل سے آہ نکلتی ہی اس لیے — اوسکے سوا مقام نہین دل مین آہ کا
کالک تو میرے منہ کی چھٹے اب کسی طرح — ہووے گذر مدینے مین مجھ روسیاہ کا
درپیش ہی عدم کا سفر سب کو دوستو — جو نعت کا کلام ہی توشہ ہی راہ کا
پیغمبرون کا شاہد عادل ہی وہ شہید — کیا مرتبہ ہی نام خدا اس گواہ کا

غزل

ای صنم تجھپہ مین قربان گل و آئینہ و شمع — ہین تری رخ سی پشیمان گل و آئینہ و شمع
بزم مولد مین جو ہر ایک نے عزت پائی — ہدیہ گر ہوتی ہین ناران گل و آئینہ و شمع
سنکے اوصاف تری حسن کے ہو جاتی ہین — خستہ و مضطر و حیران گل و آئینہ و شمع

جب سے ہوا وہ گل چمن آرائے مدینہ
جبریل بنا بلبل شیدائے مدینہ

سینہ ہے مرا دشت صحرائے مدینہ
دل ہی جرس محمل لیلائے مدینہ

اوس دشت سے پیدا ہی تمنائی مدینہ
اس رنگ سی نکلے ہی صدا ہای مدینہ

کیا شان خدائی ہی کہ ہے تا دم محشر
مسجود ملک روضۂ مولائے مدینہ

شمسے کی جھلک دیکھ کے خورشید فلک ہی
جاروب کش ساحت زیبائے مدینہ

اللہ ری مہتابی زیبا کی صفائی
مہتاب ہی خاکستر صحرائے مدینہ

بوسے کی تمنا ہی جو مینای فلک کو
جھکتا ہے سو گنبد خضرای مدینہ

وان کے در و دیوار مری پیش نظر ہین
اندھیر ہو گر آنکھ سے چھپ جای مدینہ

وان طور ہی کچھ اور تھا موسیٰ نے جو دیکھا
یان طور سے بڑھکر ہی تجلای مدینہ

سو مردۂ صد سالہ جا دیتے ہین اب تک
اک آن مین دربان مسیحائے مدینہ

مژگان سی کرین راہ جاروب کشی ہم
سو کوس سی گر ہمکو نظر آئے مدینہ

معشوق کا گھر خانۂ عاشق سی ہی برتر
کیا فخر ہو گر عرش ٹھہر جائے مدینہ

محبوب کی مسند وہین بچھتی وہین رہتی
پر عرش معلی نہ تھا ہمتائے مدینہ

ہر سنگ مین وانکے شرر طور ہی پنہان
ہر خشت کو کہیے ید بیضائے مدینہ

ہر چاہ سی جاری ہی وہان چشمۂ حیوان
پیاسونکی لیے خضر ہی سقائے مدینہ

قسمت یہ دکھاتی ہی کہ حسرت کی نظر سی
ہم دیکھتے ہین اونکو جو دیکھے آئی مدینہ

آتا ہون بڑی دور سی آلودۂ عصیان
مولا مجھے مت کیجو رسوائے مدینہ

اب خواب سے تسکین نہین ہوتی ہی شہیدا
بیداری مین خالق مجھے دکھلائی مدینہ

غزل دیگر

اس مہینے کے فضائل کو بشر کیا جانے
ہی خدا واقفِ اسرار ربیع الاول

طور کے طور پر ارباب نظر دیکھتے ہین
در و دیوار سے انوار ربیع الاول

خم ابرو مہ نو کی اشارت دیکھو
کیا عیان کرتا ہی آثار ربیع الاول

احمدی جلوے نے کونین کو پر نور کیا
روز روشن ہی شب تار ربیع الاول

ماہ میلاد پیمبر ہے یہ شہر مشہور
ای خوشا طالع بیدار ربیع الاول

دھوم ہی بارھوین تاریخ کی ہر چار طرف
ہی وہی طرۂ دستار ربیع الاول

باغبان ازلی کا ہی یہ فرمان کہ بہار
تر و تازہ رکھے اشجار ربیع الاول

قوت نامیہ کہتی ہی کہ شاداب رہین
شاخ و برگ و گل و اثمار ربیع الاول

نغمہ سنجان گلستان و عروسان چمن
ہمد گر کرتے ہین گفتار ربیع الاول

چمن آرائے شب و روز ہی یان نشو و نما
تا شگفتہ رہے گلزار ربیع الاول

زندہ کرتا ہی یہ ہر سال مکرر آنا
کیا خوش آیندہ ہی تکرار ربیع الاول

آتش رشک پہ حساد کو جلنا ہو نصیب
دیکھکر گرمی بازار ربیع الاول

نقد جان و دین مین ہرگز نہین کرتے ہین دریغ
حق کے طالب ہین خریدار ربیع الاول

مجھے ذلحجہ و شوال سے کچھ کام نہین
دل سے رہتا ہون طلبگار ربیع الاول

سال بھر ساری مہینونکو گنا کرتا ہون
بسکہ ہون تشنۂ دیدار ربیع الاول

جتنا ممکن ہو بڑھا جای مجالس مین درود
یہی خدمت ہی سزاوار ربیع الاول

مجھسے اب مجلس میلاد نہین ہو سکتی
دوستو مین ہون گنہگار ربیع الاول

ندی امراض نے فرصت مجھے لکھنے کی شہید
ورنہ لکھتا بہت اشعار ربیع الاول

غزل

مرادین سب کی حاصل ہون خدایا ۔۔۔ ترے در تک رجوع بندگان ہے
دعا سے مدعا ہوتا ہے حاصل ۔۔۔ تو ایسا کارساز دو جہان ہے
ترے فضل و کرم پر سب ہین نازان ۔۔۔ تجھی سے التجاے عاصیان ہے
تجھی سے مقصد دل مانگتا ہون ۔۔۔ کہ میرا حال سب تجھپر عیان ہے
غم دوری سے ایسا ناتوان ہون ۔۔۔ کہ بار زندگی مجھپر گران ہے
مدینے کی تمنا مین شب و روز ۔۔۔ دل رنجور بے تاب و توان ہے
مدینے کی طلبگاری مین ہر دم ۔۔۔ تڑپتی روح ہی اور لب پہ جان ہے
مدینے مین مجھے پہونچا دے یارب ۔۔۔ یہی ہر دم مرا ورد زبان ہے
مدینے کی زمین کا رزق ہو جاے ۔۔۔ یہ تن میرا جو بہشت استخوان ہے
مدینے کی رہے گی مجھکو حسرت ۔۔۔ بدن مین جب تلک روح روان ہے
مدینے کی زیارت ہو میسر ۔۔۔ مناجات شہید خستہ جان ہے
مدینے ہی مین میرا خاتمہ ہو ۔۔۔ کہون آمین بس اب ختم بیان ہے

علی ہذا القیاس بحر طویل کی غزل مین وہ شعر جسمین والی مملکت دکن کا نام نامی ہے اور مجالس مین اوس شعر کے پڑھنے کی ضرورت نہین ہے

دیگر

دیکھ کر مہ کو ہوا ستار ربیع الاول ۔۔۔ مہر ہی غاشیہ بردار ربیع الاول
اس مہینے مین ہوا نور الٰہی کا ظہور ۔۔۔ کنز مخفی سی ہی اظہار ربیع الاول

این شہید ست جگر تفتہ و پژمردہ و افسردہ و غم دیدہ و شوریدہ و آشفتہ و داغ
کہ بدیوانگی و وحشت و سودا و جنون و غم و احوال زبونست غزل خوان بہار

الحمد کہ یہ نظم بہار یہ ہوئی بارگہ اقدس سلطان دو عالم مین قبول
فخر کرتا ہون اسی بات پہ اور شکر بجا لاتا ہون یہ غیب سے مجھ پر ہوا احسان بہار

فائدہ

قصیدہ ہی کے خاتمے مین جہان نواب مغفرت مآب
محی الدولہ بہادر مرحوم کا نام ہے وہ اشعار اونھین کی
خاص مجلس مین پڑھے جاتے تھے اور مجالس مین حضرت
مصنف زاد اللہ برکاتہم اسطرح فرمایا کرتے ہین

فضائل مجلس مولد کے جو ہین — علیم اوسکا خدائے غیب دان ہے
فرشتون تک پہونچتی ہی جو خوشبو — تو کہتے ہین کہ یہ مجلس کہان ہے
معطر ہے مشام جان ہمارا — چلو سب مل کے یہ مجلس جہان ہے
سنو چل کر بیان عاشق زار — کہ رشک بلبل بے خانمان ہے
سنو چل کر ثنا خوان پیمبر — دکن مین طوطی ہندوستان ہے
کہین اوسکی دعا پر ہم سب آمین — کہ مقبول خدائے انس و جان ہے
الٰہی بانی محفل سلامت — رہی یا عافیت جبتک جہان ہے
جزاہ اللہ فی الدارین خیرا — جہان مین خیر کا جبتک نشان ہے
ترے محبوب کی مجلس مین ہمدم — جو حاضر کودک و پیر و جوان ہے

نکہت اوس زلف معنبر کی بہت جلد اوڑا لاتی ہی تا دیر کیا کرتی ہی تقسیم نسیم
مُژدے خوشبو ہی سے جی اوٹھتے ہین جس کوچے سے کرتا ہی گذر وہ گل خندان بہار

افضل الدولہ کا گھر محفل میلاد سی آباد ہی دل شاد ہی بر لائی خدا اوسکی مُراد
یعنی اولاد خداداد جو نو بادۂ اقبال ہو سرسبز رہے اوس سے گلستانِ بہار

حیدرآباد کے ہر کوچہ و بازار سی آتی ہی صدا زمزمۂ نعت پیمبر کی شہید
اک غزل فارسی کی مین بھی پڑھون من کی جب جوش مین آجاے ابھی خوش شہیدان بہار

غزل فارسی

ای رخت گل سخت مثال و سنت غنچہ تنت جان و لبت لعل و قدت سرو خرامان بہار
چشم نرگس مژہ تیر و خم ابرو چو کمان و خجل از زلف و خطت سنبل و ریحان بہار

فرش مخمل بر بہت سبزہ فرو چیدہ و افروختہ از لالہ و گل بود چراغان بہار
تو بپے سیر چمن رفتی و گرم آمدہ برق رخ تابندہ و زد شعلہ بدامان بہار

در غم موی میان تو چنان زار و نزار اند و نحیف اند و ضعیف اند و بیکسار و حقیر
کہ صبا تختہ تابوت روان و کفن از برگ گل تازہ بود بہر شہیدان بہار

نہ مرا صبر و قراری نہ کسی مونس و یاری نہ رفیقی نہ شفیقی نہ انیسی نہ جلیس
من باین خستگی و غربت و تنہائی و وحشت بچہ سامان بکنم سیر گلستان بہار

پر پرواز نمیدارم و اندر قفس تنگ گرفتارم و بیمارم و دلگیر و اسیر
تو صبا از رہ لطفی و وفائی زمن خستہ سلامی برسانی سوی مستان بہار

بوسہ بر سنگ درِ بادشہ شرق و بلطجازن و کن عرض پیامی زمن بے پر و بال
کای شہ ہر دو سرا بہر خدا رحم بفرما کہ خزان دیدہ رسیدہ رچمنستان بہار

لالہ مجمر ہی تو رنگ آتش بے دود ہی ہر داغ مین ہی نخلۂ عود معطر ہو دماغ
سرو ہی منتظر استادہ کہ کون آتا ہی اس باغ مین جو آج ترقی ہی پہ ہی شان بہار

مثل آئینہ ہی حیرت زدہ نرگس نگران دیدۂ حیران سی کہ کسواسطے گلزار مین آج
دلربا یانہ نئی رنگ نئی ڈھنگ عجب نازسی انداز سے رقصان ہین عروسان بہار

فرش سی عرش تلک برق تجلی کی جھلک جسکا کبھی چشم فلک نے بھی نہ دیکھا تھا فروغ
یک بیک ہونے لگے ایسے ہویدا و نمودار کہ بے پردہ دکھائی دیے خوبان بہار

ہر طرف مرغ خوش آواز کا غل خندہ گل نغمۂ بلبل کی بہم چہچہۂ چہل مور کا شور
سنکے دل مست ہوا ہوش اوڑا لے گئی کویل کی صدا باد صبا ہوتی ہی قربان بہار

میر اسمہدرو جسے کہتے ہین بلبل جو ملا نغمہ سرا زمزمہ پیرا ہمہ تن محو وصال
مینے پوچھا نہین معلوم کہ کیون دھوم ہی گلشن مین ہوا کونسا گل آج ہی مہمان بہار

یون جواب اوسنے دیا مجھکو کہ یہ ماہ مبارک متبرک جو ہی مشہور جہان شہر ربیع
جسکی ہر صبح صفا خیز سے ہر شام دل آویز سی پیدا و ہویدا ہوا عنوان بہار

اس مہینے مین تجلی کدۂ قدس و سرا پردۂ وحدت سے ہوا نور الٰہی کا ظہور
دمبدم مژدۂ دیدار ہی پیہم کہ ہوا جلوہ فزا گلشن ایجاد مین سلطان بہار

یعنی سلطان رسل شمع سبل مظہر کل احمد مرسل نے کیا تخت تجمل پہ جلوس
گرد گرد اوس شہ لولاک کل گلشن توحید کے ہی شہپر جبریل مگس ران بہار

کیا فریندۂ دل حسن خداداد ہی جو ساری خدائی مین کوئی اوسکا نہین شبہ و نظیر
باغبان ازل اوس خاک کی کھاتا ہی قسم جسپہ قدم رکھتا ہی وہ سرو خرامان بہار

ترے فضل و کرم پر سب ہین نازان — تجھی سے التجائے عاصیان ہی
تجھی سے مقصد دل مانگتا ہون — کہ میرا حال سب تجھپر عیان ہی
غم دوری سے ایسا ناتوان ہون — کہ بار زندگی مجھ پر گران ہی
مدینے کی تمنا مین شب و روز — دل رنجور بے تاب و توان ہی
مدینے کی طلبگاری مین ہر دم — تڑپتی روح ہی اور لب پہ جان ہی
مدینے مین مجھے پہونچا دی یارب — یہی ہر دم میرا ورد زبان ہی
مدینے کی زمین کا رزق ہو جاے — یہ تن میرا بہشت استخوان ہی
مدینے کی رہیگی مجھکو حسرت — بدن مین جب تلک روح روان ہی
مدینے کی زیارت ہو میسر — مناجات شہید خستہ جان ہی
مدینے ہی مین میرا خاتمہ ہو — کہو آمین بس اب ختم بیان ہی

غزلہای بحر طویل بطرح خاص اردو و فارسی

یہ سحر کیسی ہی پر نور کہ جمہور ہین مسرور ہر اک باغ مین معمور ہی سامان بہار
گل جھمکتا ہی چمن زور مہکتا ہی ٹپکتا ہی ہر ایک شاخ تر و تازہ سے فیضان بہار

کیا جھمکڑی سی چلی آتی ہی سرمست ادا مایل شوخی و حیا نکہت گل دست و گریبان بہار
تا کسی خار سے اوجھے نہ کہین یا نہ لگے گرد زمین ہاتھ مین پھولون کی ہی دامان بہار

شیشہ ہی غنچہ و گل ساغر مل سرخی گلنار مین ہی بادہ گلرنگ کی شوخی و ترنگ
ابر کہسار سے اوٹھا ہی بڑے زور بڑے شور سے مدہوش سیہ مست ہین مستان بہار

اوسی کا نور پھیلا ہے کہ ہر سو — تجلی مشعل افروزِ جہان ہی
مسلمانون کی گھر شادی ہی شادی — مسرت کاروان در کاروان ہی
مجالس کی وہ کثرت ہی کہ ہر دم — جہان دیکھو فراہم اک جہان ہی
محک ہے مجلس میلاد یارو — قلوبِ نیک و بد کا امتحان ہی
جو کاسد ہی وہی حاسد ہی فاسد — نہ وان اوسکی رہائی ہی نہ یان ہی
جو کامل ہی اوسے ایمان ہی حاصل — معین اوسکا شفیع امتان ہی
فضائل یون تو ہر مجلس کے جو ہین — علیم اوسکا خدائے غیب دان ہی
ولے اس گھر مین جو ہوتی ہی مجلس — عجب آئینہ دارِ عز و شان ہی
فرشتون تک پہونچتی ہی جو خوشبو — تو کہتے ہین کہ یہ مجلس کہان ہی
محی الدولہ کے گھر مین ہی مجلس — کہ اوس سے عطر بر دہ مغز جان ہی
محمد یار و یاور ہووے اوسکا — جو نام اوسکا محمد یار خان ہی
سنو چل کر بیان عاشق زار — کہ رشک بلبل بے خانمان ہی
سنو چل کر ثنا خوان پیغمبر — دکن مین طوطی ہندوستان ہی
کہین اوسکی دعا پر ہم سب آمین — کہ بقبول خدائے انس و جان ہی
الٰہی با ینے محفل سلامت — رہے با عافیت جبتک جہان ہی
جَزَاہُ اللہُ فِی الدَّارَیْنِ خَیْرًا — جہان مین خیر کا جبتک نشان ہی
ترے محبوب کی مجلس مین اسدم — جو حاضر کودک و پیر و جوان ہی
مرادین سب کی حاصل ہون خدایا — ترے در تک رجوع بندگان ہی
دعا سے مدعا ہوتا ہی حاصل — تو ایسا کارساز دو جہان ہی

خلیل اللہ کو ایسی ہے خلت — کہ ہاتھون پر لیے نعمت کا خوان ہی
کرے گا آج اوس مہمان کی دعوت — کہ گردون جسکے مطبخ کا دھوان ہی
وہ صورت دیکھکر کہتا ہی یعقوبؑ — مجھے انصاف ہی لازم یہان ہی
نہین یوسفؑ کو کچھ احمدؐ سی نسبت — مگر فرق زمین و آسمان ہے
جو یوسفؑ ہی فقط میرا ہی محبوبؐ — تو وہ محبوب خلاق جہان ہی
کہا یوسفؑ نے مین شیدا ہون اوسکا — کہ مجھکو چاہ اوسکی حرز جان ہی
کلیم اللہ نے پوچھا خدا سے — کہ نازلؔن ترا فی اب کہان ہی
برای العین دیکھا مصطفےؐ نے — جو میری آنکھونسے ابتک نہان ہی
ہوا مسند نشین عرش ایسا — کہ گویا خود مکین لامکان ہی
ندا آئی تعجب کیا ہی موسیٰؑ — عیان ہے یہ نہ محتاج بیان ہی
کہ تو عاشق ہے اور معشوق ہی وہ — سمجھ لے فرق نازک درمیان ہی
مسیحا کا بیان یہ سُن کے ہاتف — پکارا ہان نشاط جاودان ہی
مبارک ہو مبارک ہو مبارک — ہوا پیدا شہنشاہ زمان ہی
ہوا پیدا وہ شمع عالم افروز — کہ نورانی زمین و آسمان ہی
ہوا پیدا وہ دریای حقیقت — کہ جسکا ابر رحمت دُر فشان ہی
اوسی کے ظاہر و باطن سے پیدا — ہوا الظّاہر ہوا الباطن کی شان ہی
ہوا الاوّل ہوا الآخر کا مضمون — اوسی کے حسن صورت سی عیان ہی
اوسی کے واسطے پیدا ہوا سب — جو عالم مین عیان ہی یا نہان ہی
اوسی کے رشحۂ فضل و کرم سے — گلستان مین بہار بے خزان ہی

یہ گھر ترا ہی یا جنت ہی یا عرش — کہ شان برتری اس سی عیان ہی
کہان مین عیسے گردون نشین ہون — مکان میرا چہارم آسمان ہی
یہ گھر میرا نہین جو تو ہے سمجھا — ادب سی دور یہ تیرا گمان ہی
تعالی اللہ یہ وہ آستان ہی — کہ جبریل اسکا ادنی پاسبان ہی
مکان مولد شاہ زمان ہے — مکان یہ سجدہ گاہ قدسیان ہی
نہ جنت ہی نہ ہے عرش معلی — محمد مصطفے کا یہ مکان ہی
محمد سر سنہان مین عیان ہی — محمد عین اعیان عیان ہی
محمد بادشاہ دو جہان ہی — محمد قبلہ گاہ مقبلان ہی
محمد شمع ہے بزم قدم کا — محمد مالک کون و مکان ہی
محمد فخر ہے پیغمبرون کا — محمد متقدا سے مرسلان ہی
محمد ہی چراغ افروز ہستی — محمد قالب عالم کی جان ہی
محمد ہی دوا سے دردمندان — محمد چارۂ بیچارگان ہے
محمد سے ہوئی تکوین کونین — محمد مدعا سے کن فکان ہی
محمد ہے بہار باغ ایجاد — محمد مقصد ہر این و آن ہی
محمد ہر جراحت کا ہی مرہم — محمد مونس دل خستگان ہی
محمد رنگ و بو ہے ہر چمن کا — محمد آبرو سے بحر و کان ہی
محمد سے ہے محمد ہے محمد — فرشتون کا یہی ورد زبان ہی
خبر دینے کو آیا ہون زمین پہ — کہ آمد آمد اب اوسکی یہان ہی
نہ تنہا مین نے یہ پائی ہی خدمت — خضر بھی اوسکے موکب مین دوان ہی

فریب دلربائی مین ہی گستاخ — یہ سنبل ہے کہ زلف مہوشان ہی
یہ کسکی تاک رہی ہے راہ نرگس — کہ سر تا پا نگاہ ناتوان ہی
یہ کسکی زلف کی لاتی ہی نکہت — جو باد صبحدم عنبر فشان ہی
بہار آئی بہار آئی چمن مین — یہی سب دوستون کی داستان ہی
عزیزو مفت ہی سیر گلستان — کشادہ در ہے سو تا پاسبان ہی
نہین صیاد کا ڈر بلبلون کو — کہ شاخ گل پر اونکا آشیان ہی
طمانیت ہے مرغان چمن کو — نہ کھٹکا ہے نہ خوف باغبان ہی
جو گلگشت چمن کو مین بھی آیا — تو دیکھا اوسمین اک زیبا مکان ہی
تعالی اللہ کیسا قصر عالی — کہ جسکے وصف مین قاصر زبان ہی
وہ ایوان ضیا گستر کہ جسکی — زمین بوسی کو جھکتا آسمان ہی
اگر خورشید ہی ذرہ ہی اوسکا — اگر مہتاب ہی اوسکی کتان ہی
تمنا ہے بلا گردان فانوس — کہ اوسکے شمع کا پروانہ جان ہی
ملائک سب کھڑے ہین دست بستہ — کمر باندھی ہوے ہر انس و جان ہی
مکان آراستہ کرنے کو طیار — در دولت پہ حاضر اک جوان ہی
چمکتا نور ہی اوسکی جبین سے — بشارت ہر اشارت سے عیان ہی
تبسم سے عیان احیاے اموات — تکلم جانفزاے مردگان ہے
نشان دیتا ہی ہر شی کو مکرر — کہ دیکھو یہ یہان ہی وہ وہان ہی
خود ایسی کارفرمائی سے اپنی — نہایت خوش ہی بیحد شادمان ہی
جو اوسکے پاس جاکر مینے پوچھا — ترا کیا نام ہے رہتا کہان ہی



قصیدہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

چمن مین آج کیا شور و فغان ہی
کہ گل خندان ہی بلبل نغمہ خوان ہی

تبسم خیز غنچے کا دہان ہی
ترنّم ریز سوسن کی زبان ہی

طرب انگیز ہی پھولون کی خوشبو
نشاط آمیز رنگِ گلستان ہی

وصالِ سرو سی شادان ہی قمری
گل و بلبل کا باہم اقتران ہی

گل نسرین ہے روشن مثل انجم
خیابانِ گلستان کہکشان ہی

شقائق پر تو افگن ہی زمین پر
چمن کی خاک یک لخت ارغوان ہی

گل شب بو مین ہے ایسی صفائی
کہ او سپر روز روشن کا گمان ہی

بساط سبزہ پر غلطان ہی بیتاب
نگاہ شبنم ہے یا آبِ روان ہی

عروسانِ چمن پر جو ہے جوبن
وہ حورانِ بہشتی پر گمان ہی

جو روے عاشقان ہی زردہ بھی
بہار افزا برنگِ زعفران ہی

اور ہر خاطر اوسکی راغب جسنے ایک بار اوسکو دیکھا مدۃ العمر مذاق سخن اوسکے
دل مین رہا گلستان رنگین بیانی کا گل ہی میکدۂ تحقیق معانی کا مُل ہے اور
دل عشاق کا غم پردار ہے خاطر گلعذارون کا مایہ کرشمہ و ناز ہی صوفیان
صافی مزاج کا آئینہ حقیقت نما ہے مناجاتیان سراپا احتیاج کا گنجینۂ مدعا ہی
شمع شبستان فکر ہر سخنور ہی گرمی بازار کمال اہل جوہر ہی جب تک وہ بحر محیط
کمال ہندوستان مین رونق افروز تھے اہل ہند اونکے کلام فیض نظام سے
بہرہ اندوز تھے یون ہین کلام اونکا ہر دل عزیز تھا کہ جسنے جہان پایا بکرّات
ومرّات چھپوایا اب جب سے ملک دکن قدوم میمنت لزوم حضرت ممدوح سے
رشک گلستان ہوا وہان ہر صغیر وکبیر اوس سے فیضیاب ہی اب ہندوستان مین
کلام تازہ اونکا نایاب ہی جو کہ اس خاکسار کو ایسے کلام کی ہمیشہ جستجو ہے
اور اپنے احباب سے اکثر اوقات یہی گفتگو ہے سو الحمد للہ کہ اندنون
کلام تازہ جو وہان تصنیف فرمایا ہے بعض احباب کے ذریعے سے میرے
ہاتھ آیا ہی لہذا واسطے خوشنودی طبع رسای طالبین اور مسرت خاطر خطیر
شائقین کے امیدوار رحمت ایزدمنان محمد عبد الرحمن مہتمم مطبع نظامی
قالب طبع مین لایا ناظرین حق گزین کی خدمت سراپا برکت مین بصد عجز و نیاز
عرض پرداز ہی کہ ہرگاہ اس گل ہمیشہ بہار کی سیر سے حظ اوٹھاوین احقر کو
دعاے خیر سے یاد فرماوین فقط

قصائد نعتیہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

ضمیر منیر سخن شناسان عصر و دقیقہ سنجان دہر پر مخفی نہین کہ تاثیر سخن و مقبولیت کلام
کہ پسند طبع و مطبوع خاطر ہر خاص و عام ہو خداداد ہی اسمین ہر کسی کا حصہ نہین
ہر شخص کو یہ رتبۂ اعلی ملتا نہین کیونکہ نہ ہر شاعر سحر بیان ہی نہ ہر سخنور شیرین زبان
نہ ہر شعر در دانگیز ہی ہر کلام شکر آمیز نہ ہر طبع رنگین ہے نہ ہر بیان دلنشین و مقابل تحسین
نہ ہر دُر گوہر شب چراغ ہی نہ ہر گل زینت بخش باغ نہ ہر شجر شجر طوبی ہی نہ ہر شمع شمع
کافور چنانچہ شاہد حال اور مصداق اس مقال کا کلام بلاغت التیام یکہ تاز
عرصۂ سخندانی چمن طراز گلستان رنگین بیانی مہر سپہر فضل و کمال مُرّۃ التاج عظمت
و اجلال جناب فضیلت مآب قدوۃ السالکین زبدۃ العارفین سخنور معنی آفرین
مداح بارگاہ عالم پناہ حضرت رحمۃ للعالمین افضل العلما امام الشعرا مولانا
مولوی غلام امام صاحب شہید مظلہ العالی ہی کہ ہر ایک دسکا طالب ہے

کافی بیمار کو وصفِ جنابِ مصطفیٰ | قوت دل راحتِ جاں موجبِ آرام ہی

قطعہ تاریخ اتمام نسیم جنت از مصنف رحمۃ اللہ علیہ

اتمام ہوئی نسیم جنت | یہ جادۂ مستقیم جنت
یہ تازہ بہار بے خزاں ہی | سیرابیٔ گلستانِ جاں ہی
جو طالبِ روئے مصطفےٰ ہے | اوس عاشقِ زار کی دوا ہے
یہ ہے عرقِ بہار کافی | آرام دلِ ہزار کافی
تاریخ بھی خوب ہاتھ آئی | بوئے گلِ باغِ مصطفائی

غزل

نسیم جنت کافی جو انصرام ہوئی | بہار خلد کے ہی بعد یہ تمام ہوئی
لکھا ہی ترجمۂ خوش چہل حدیث شریف | یہ شرح صاف عجب بہر خاص و عام ہوئی
مراد آباد مین سنہ بارہ سو بیاسٹھ تھے | کہ یہ کتاب مبارک حصول کام ہوئی
یہ نظم فیض اتم مظہر وفا ہر دم | برائے امتِ خیر الامم مدام ہوئی
الٰہی اسکے مؤلف کو اور قاری کو | تری جناب سے امید عفوِ تام ہوئی

نسیم جنت | خاتمہ الطبع

تمام ہوا یہ رسالہ نسیم جنت ترجمہ چہل حدیث شریف صاحب مصباح الصلوٰۃ و الشفیع فی مشی الی الجمعۃ و الجماعۃ و الجنازۃ و الکسوف و الخسوف و الاستسقاء و العیدین و الجنازۃ و الجمعۃ و الجماع

کہین لفظون کا ترجمہ لایا — کہین حاصل لیا ہے معنی کا
میرے شعرون مین جو خطا دیکھو — کلک اصلاح سے بنا دیجو
اب خدائے کریم سے ہی دعا — اس دعا کو کرے قبول خدا

مناجات بجناب باری تعالیٰ عزاسمہٗ

ہے جو اس دل کا مدعا یارب — اپنی رحمت سے کر عطا یارب
بہ طفیل نبیؐ رسول کریم — ہو اجابت مری دعا یارب
اب تو مین بے طرح تڑپتا ہون — ہون مری مشکلین روا یارب
اور یہ بھی تری جناب مین ہی — اب کفایت کی التجا یارب
یعنے نظم مسیح جنت مین — ہو گئی ہو جہان خطا یارب
اپنے پیارے حبیب کے صدقے — اوس خطا کو بھی بخشنا یارب
مونس روزگار کافی ہو — نعت و اوصاف مصطفا یارب

غزل در نعت رسول مقبول صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم

جسکے باعث کیا جہان روشن — اور خورشید آسمان روشن

جب رسول خدا کو پہچانا — اوسکو جنت مین تب ملا جانا
اوس نے دیکھا نہ پھر عذاب گور — دور اوس سے رہا عقاب گور
اور جو کافر و منافق ہو — گور مین جسکے گھڑی رکھین اوسکو
مثل ہو من سوال اوس سے کرین — وہ ملک کشف حال اوس سے کرین
تھا جو غافل وہ حال حضرت سے — رتبہ خاتم رسالت سے
گور مین اسطرح سے ہے کہتا — اونکو مین جانتا نہین اصلا
مین تو واقف نہین محمد سے — اور اوصاف حال احمد سے
مجھکو نسبت نہین ہے انکی ذات — پوچھتی مجھ سے کیا ہو تم ہیہات
اونکے حق مین وہی تھا میرا کلام — کہتے تھے جسطرح سے اور عوام
پھر وہ کہتے ہین اوس سے او انسان — نہ پڑھا تو نے کس لیے قرآن
یعنے پڑھتا اگر کلام خدا — جانتا مرتبہ محمد کا
حال سے اونکی تو رہا غافل — آج ہے تیرے واسطے مشکل
کہکے یہ بات وہ ملک دونو — ہاتھ مین لیکے گرز آہن کو
اوسکے اوپر وہ چھوڑ دیتے ہین — پشت و پہلو کو توڑ دیتے ہین
اوسپہ پڑتی ہی ایسی گرز کی مار — کہ وہ مقہور کافر بدکار

تشریح بیت — دیکھئے فیض صحبت احمد
مومنو سوچو ذرا دیکھو — امت افضل بشر تم ہو
چاہئے تم رہو شریعت مین — مستقل طور پر محمد کی
ساتھ دو سنت مصطفائی کو — گور مین بھی یہ کام آئیگی
حشر مین حق سے بخشوائیگی

فِي هٰذَا الرَّجُلِ لِمُحَمَّدٍ فَأَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيَقُوْلُ أَشْهَدُ أَنَّهُ
عَبْدُ اللّٰهِ وَرَسُوْلُهُ فَيُقَالُ لَهُ انْظُرْ إِلٰى مَقْعَدِكَ مِنَ النَّارِ
قَدْ أَبْدَلَكَ اللّٰهُ بِهِ مَقْعَدًا مِنَ الْجَنَّةِ فَيَرَاهُمَا جَمِيْعًا
وَأَمَّا الْمُنَافِقُ وَالْكَافِرُ فَيُقَالُ لَهُ مَا كُنْتَ تَقُوْلُ فِي هٰذَا الرَّجُلِ
فَيَقُوْلُ لَا أَدْرِيْ كُنْتُ أَقُوْلُ مَا يَقُوْلُ النَّاسُ فَيُقَالُ
لَهُ لَا دَرَيْتَ وَلَا تَلَيْتَ وَيُضْرَبُ بِمَطَارِقَ
مِنْ حَدِيْدٍ ضَرْبَةً فَيَصِيْحُ صَيْحَةً يَسْمَعُهَا مَنْ يَلِيْهِ
غَيْرُ الثَّقَلَيْنِ مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ

یہ انس رض کا بیان شافی ہی
یعنے خیر الوریٰ رسول کریم
کہ بہ تحقیق بندہ معبود
یار و احباب منہ پھراتے ہین
اوٹھتی ہے جو صدائے کفش پا
دو فرشتے غرض وہان آکر
اوس سے کرتے ہین اسطرح کا سوال

واسطے موسنون کے کافی ہی
ہمکو اسطرح کرتے تھے تعلیم
گور اپنی مین جب کرے ہی ورود
یعنے اپنے گھر و نکو جاتے ہین
اونکی آواز پا کو ہے سنتا
اور اوسکو لحد مین بٹھلا کر
اور وان پوچھتے ہین یہ احوال

مناقب

وَعُثْمَانُ فَرَجَفَ بِهِمْ فَضَرَبَهُ بِرِجْلِهِ فَقَالَ اثْبُتْ اُحُدُ فَاِنَّمَا عَلَيْكَ نَبِيٌّ وَصِدِّيقٌ وَشَهِيدَانِ رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ

ہے انسؓ نے بیان کیا ایسا — کہ فراز احد رسول خدا
ایک دن اسطرح سے آنکلے — کہ ابوبکر ساتھ تھے اونکے
اور فاروقؓ بھی تھے آپ کے ساتھ — اور عثمانؓ مجمع حسنات
الغرض جب گذار فرمایا — زیر پاے نبی پہاڑ ہلا
جنبش کوہ جب ہوئی پیدا — آپ نے کوہ پر قدم مارا
اور اس طرح سے کہا اوسکو — کہ بس اب ای پہاڑ ساکن ہو
یعنی تو جانتا نہین تجھ پر — اس گھڑی کون کر رہا ہو گذر
ایک تو ہی رسول حق تحقیق — دوسرے ساتھ اوسکے ہی صدیق
اور یہ دو شہید ہین ہمراہ — یعنے ہمرا ہیے رسول اللہ
یان زبان نبی سے بالتحقیق — ہوئی ثابت صداقت صدیق
اور ثابت ہوئی شہادت بھی — اس جگہ سے عمرؓ اور عثمان کی
جنکا رتبہ زبان حضرت سے — ہووے ثابت بیان حضرت سے

نسخہ حسن عقیدت ہی سبھی سے
صحابہ کا یہ کافی ہے نشان ہے
خلوص جان و اخلاص دلی سے

حدیث پنجم
از مشکوٰۃ شریف
باب اثبات
عذاب القبر

فی فضل ابی بکر الصدیق رضی اللہ عنہ

یار حضرت کی کیا فضیلت ہی
اونکی صحبت کی کیا فضیلت ہی

جبکہ ہون اونسے مصطفےٰ راضی
اونسے کیونکر نہو خدا راضی

میری الفت کے واسطے اونکو
تمکو یہ چاہیے کہ دوست رکھو

بعد میرے نکیجیو ایسا
کہ نشانہ بناؤ تیرون کا

یعنی اونکی نہین کرو دشنام
اور نہ لو اون کا تم بدی سے نام

ہے تقاضا مری محبت کا
میرے یارونکو تم کہو اچھا

میری یارونسے جسنے بغض رکھا
بغض گویا کہ اوسنے مجھسے کیا

اور جسنے کہ اونکو دی ایذا
وہ تو ایذا مجھی کو دی گویا

اور میرے تئین ستاوے جو
اوسنے ایذا دی میری خالق کو

اور جسنے مجھے کیا ناراض
اوس نے اللہ کو رکھا ناراض

اوسپہ آوے گا عنقریب عذاب
حقتعالےٰ کریگا سخت عتاب

آفرین تجھکو مرحبا کافی
وصف اصحاب کہ سنا کافی

غزل

بیان کس منہ سے ہو جو رتبہ اصحاب حضرت ہی
کہ اونمین ہر بشر کو واسطے کیا کیا شرافت ہی

صحابی کا نجوم اونکی مناقب بین ہواوارد
کہ اونمین ہر نسے روشن برج افلاک ہدایت ہی

سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ يَقُوْلُ
اَلَا اِنَّ مَثَلَ اَهْلِ بَيْتِيْ فِيْكُمْ مَثَلُ سَفِيْنَةِ
نُوْحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ رَوَاهُ اَحْمَدُ

حال مروی ہوا بی ذر کا
ہاتھہ مین اوسکے تھا درِ کعبہ
کہ جناب نبیؐ سے مینے سنا
آپ فرماتے تھے کہ ای لوگو
ہین مرے اہل بیت کشتی نوحؑ
اوسکی کشتی مین جو سوار ہوا
نہوا جو قریب کشتی نوح
ہوگیا جو خلاف کشتی سے
الغرض حبِّ اہل بیتِ نبیؐ
اونکی الفت سے پار ہونا ہی
کافی خاک راہ خیر انام

دیکھنے والے نی اوسے دیکھا
اور اسطرح کہہ رہا تھا کھڑا
ایسا محبوب حق نے فرمایا
ہوشیاری کے ساتھہ تم سن لو
پائین گے دوستدار انکے فتوح
بحر طوفان سے وہ پار ہوا
اوسنے دیکھی کبھی نہ شکل فتوح
ہوگیا وہ ہلاک زشتی سے
ہے محبون کے واسطے کشتی
حشر مین رستگار ہونا ہی
لکھیے اوصاف اہل بیتِ کرام

قطعہ

حدیث سی و ہفتم
از مشکوٰۃ شریف
باب مناقب صحابہ
رضی اللہ عنہم

عن ابی سعید قال قال
رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم
اصحابی کالنجوم
فبایھم اقتدیتم
اھتدیتم
وقال صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم
اصحابی کمثل
اھل بیتہ او
کمثل نجوم
کلھم ھدی

ہی یہ قول ابو سعید
وہ صحابی ہے ثقہ اور رشید
یعنی کہتے ہے وہ جہان کے امام
میرے اصحاب کو بندو و شام
جو کہ تم مین سے اقتدا کرے
ہوگا ہدایت پر وہ خدا کرے

یعنی وہ شخص مثل کشتی نوح کے ہوگا
اور راہ حق پر ایسا ثابت رہیگا
ایک پیمانہ ہی کریگا نثار
پاکر وہ پیار نصف پیمانہ
از بسکہ ثواب دیویگا
کوہ زر سے زیادہ ہوگا
ہم پیمانہ اوس صحابی کا
یا حضرت

مرتضیٰ شاہ لافتیٰ کا

اسد اللہ مرتضیٰ کا

اور بہر بتول و بہر حسن

اور بہر حسین پیارے حسن

جو ارشاد ہوئے ان کے منہ سے

جب انکے پاس کرون حاضری

اور جو صلح اون سے آشتی کی بات کرے

صلح اونکے ساتھ

میں بھی کرتا ہون صلح اونسے

اونسے کرتا ہون آشتی کی بات

کافی خاک پائے آل عبا

نظم کہیے شاہ آل عبا

نظم

در حیدر کا جو کوئی گدا ہو — نہو محتاج وہ ظل ہما کا
کہین کیونکر نہ ہم مولا علیؑ کو — کہ ہی ارشاد ختم الانبیاؐ کا
شرف کل جواہر پر رکھے ہی — یہ رتبہ ہی علیؑ کی خاک پا کا
تولد وہ ہوئے کعبہ کے اندر — عجب رتبہ ہی شاہ لافتیٰ کا
ہوا اون سے منور قصر عرفان — وہ ہے سلطان ملک اولیا کا
مناقب ہل اتیٰ سے ہی ہویدا — سزاوار خطاب ہل اتیٰ کا
یہ کافی تو گدائے خاک پا ہی — جناب مستطاب مرتضیٰؑ کا

نظم

محبت جسکو ہے آل عبا سے
اوسے الفت ہی ہم شبیہ سے
عمارت اہل بیت شاہدین کی

حدیث سی و پنجم از مشکوٰۃ شریف باب مناقب اہل بیت رضی اللہ تعالیٰ عنہم اجمعین

عَنْ زَيْدِ بْنِ اَرْقَمَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ قَالَ لِعَلِيٍّ وَّفَاطِمَةَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ اَنَا حَرْبٌ لِّمَنْ حَارَبَهُمْ وَسِلْمٌ لِّمَنْ سَالَمَهُمْ رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ

زیدارقم سے یہ بھی ہی منقول — یعنی کہتے تھے یون جناب رسول

ہوئی تمام کتاب کلام انشا سے
علی حسنین سے عترت رسول مجتبیٰ سے
رہون آل عبا کا میں ثنا خوان
یہ کافی فی ثنا سے فی ثنا سے

حدیث سی و پنجم از مشکوٰۃ شریف
باب مناقب اہل بیت
رضی اللہ عنہم

عن ابی ذر رضی اللہ عنہ قال وجدت
فی باب الفضل

غزل

اہل بیت احمد مختار کی کیا شان ہے — اونکی ذات پاک گویا کشتی طوفان ہے
دامن آل نبی دست یقین میں جسکے ہے — ساحل مقصود اوسکے واسطے آسان ہے
اقتدا و اتباع آل رسول اللہ کا — موجب غفران ہے مغفرت کا کیا بڑا سامان ہے
جو محب اہل بیت سید کونین ہے — واسطے اوسکے بہار روضۂ رضوان ہے
عفت و عصمت طہارت پارسائی اتقا — شان ہیں انکی تمامی لائق و شایان ہے
کیوں نہ ہو اوسکو امان خورشید محشر سے بھلا — جسکے سر پر چپکا اہل بیت کا دامان ہے
آیت تطہیر جنکے واسطے نازل ہوئی — وہ جناب مصطفےٰ کی آل والا شان ہے
ہمکو وای کافی محبت عترت اطہار کی — دین ہے اسلام ہے ایمان ہے عرفان ہے

حدیث سی و چہارم از مشکوٰۃ شریف باب مناقب امیر المومنین علی ابن ابی طالب رضی اللہ تعالیٰ عنہ

عَنْ زَيْدِ بْنِ اَرْقَمَ رض اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ قَالَ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ رَوَاهُ اَحْمَدُ وَالتِّرْمِذِيُّ

شاہ لولاک نے کیا ایسا — فاطمہؓ اور علیؓ کو بلوایا
اور حسنینؓ کو بھی اونکی سات — جمع یکجا کیا اوسی اوقات
پھر یہ کہتے نبیؐ وہ ماہ عرب — یہ مرے اہل بیتؓ ہین یارب
فاطمہؓ اور حسنؓ حسینؓ وعلیؓ — ہین بلاشک یہ اہل بیت نبیؐ
جو محب نبیؐ ہے اے کافی — اوسکو واجب ہی دوستی اونکی

رباعی فارسی

کافی بگزین توحب اولاد رسول — نور نظر رسول حسنینؓ و بتول
ہم الفت حیدر ربل وجان بگزین — تا ثمرۂ ایمان تو گردد مقبول

حدیث سی وسوم از مشکوٰۃ شریف مناقب اہلبیت

عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ خَرَجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ غَدَاةً وَعَلَيْهِ مِرْطٌ مُرَحَّلٌ مِنْ شَعْرٍ أَسْوَدَ فَجَاءَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ فَأَدْخَلَهُ ثُمَّ جَاءَ الْحُسَيْنُ فَدَخَلَ مَعَهُ ثُمَّ جَاءَتْ فَاطِمَةُ فَأَدْخَلَهَا ثُمَّ جَاءَ

بشکل ابرای کافی یہ مجبور رونگا عالم ہو | یہان رونی وہان رونی ادھر روئی ادھر روئی

حدیث سی و یکم از کتاب جامع صغیر نوشتہ شد

عَنْ اَبِی نَصْرٍ اَدِّبُوْا اَوْلَادَکُمْ عَلٰی ثَلٰثِ خِصَالٍ حُبِّ نَبِیِّکُمْ
وَحُبِّ اَهْلِ بَیْتِهٖ وَقِرَاءَةِ الْقُرْاٰنِ فَاِنَّ حَمَلَةَ الْقُرْاٰنِ
فِیْ ظِلِّ اللّٰهِ یَوْمَ لَا ظِلَّ اِلَّا ظِلُّهٗ مَعَ اَنْبِیَائِهٖ وَاَصْفِیَائِهٖ

یہ ابو نصر نے حدیث لکھی	یعنے ہی حکم و امر مصطفوی
ایسا فرماتے تھے نبی کریم	اپنی اولاد کو کرو تعلیم
دو ادب اونکو تین چیز کے ساتھ	اور سکھلاؤ اونکو تین صفات
ایک تو حب مصطفےٰ مین رہین	اور مصروف اس ولا مین رہین
دوسری اہل بیت حب نبیؐ	ہووے حاصل باختصاص ولی
تیسرے وہ پڑھا کرین قرآن	جس سے حامل ہو عیش جاویدان
کہ بہ تحقیق دن قیامت کے	حامل مصحف خدا کے لیے
سایہ رحمت خدا ہوگا	حشر مین ظل کبریا ہوگا
وہ قیامت کا روز ہے ایسا	ظل و سایہ جہان نہین پیدا

اشعار فارسی

حدیث سی و دوم از مشکوٰۃ شریف

باب مناقب اہل بیت النبی صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم

فصل اول

عَنْ سَعْدٍ قَالَ لَمَّا نَزَلَتْ هٰذِهِ الْاٰیَةُ نَدْعُ اَبْنَآءَنَا وَاَبْنَآءَکُمْ دَعَا رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ عَلِیًّا وَفَاطِمَةَ وَحَسَنًا وَحُسَیْنًا فَقَالَ اَللّٰهُمَّ هٰؤُلَآءِ اَهْلِیْ

اس روایت کو واسطے کافی

سعد کا قول ہے کہ جب یہ آیت نازل ہوئی یعنی نازل ہوئی ہے یہ آیت کافی

نشانہ

عاشقانہ غزل سنا تا ہون
اور رجو تحسین رولا تا ہون

غزل

یہ بھی راوی نے بیان کیا مرقوم
ایسا ہوتا تھا اوس گھڑی مفہوم

جیسے کودک کسی کا ہو گریان
اور اوسکو کہین نہ رواب ہان

وہ بچھوڑے بکا و زاری کو
ضبط رقت کی اوسکو تاب نہو

تھا بس ایسا ہی اوس ستون کو جوش
ہو نہ سکتا تھا یک بیک خاموش

دیر تک گرچہ بیقرار رہا
وصل احمدؐ نے پھر خموش کیا

دیکھکر اوسکا نالہ و فریاد
اس طرح آپ نے کیا ارشاد

جوش رقت کا اوسکی تھا یہ سبب
تھا یہ محو سماع ذکر رب

اب یہ دولت نصیب منبر ہے
اسلیے یہ حزین و مضطر ہے

یون بھی وارد ہوا روایت مین
سیر خاتم رسالت مین

کہ سزاوار شان تمکین نے
ایسا فرمایا سرور دین نے

مین جو تسکین نہ لیکے سمجھاتا
نالہ زاری یو ہین کیے جاتا

میری فرقت مین حشر تک روتا
تا قیامت بلک بلک روتا

حسن تابعی سے ہے مروی
جب بیان کرتے یہ حدیث نبی

دمبدم اشکبار ہوتے تھے
اور بے اختیار روتے تھے

کہتے تھے حاضرین مجلس کو
قدر عشق احمدی سمجھو

اوسنے پیدا کیا حسینون کو — رشک خورشید مہ جبینون کو
صانع و خالق و قدیر وہی — اپنی قدرت مین بے نظیر وہی
ہے سزاوار اوسکو یکتائی — حسن و خوبی جمال زیبائی ؛
شان وحدت مین ہی لطیف و جمیل — ہے وہ رب جلیل بے تمثیل
یہ تماشا ظہور و کثرت کا — ایک شمہ ہے اوسکی صنعت کا
الغرض عین نور و حسن و ضیا — اپنے محبوب کو کیا پیدا
شرف کائنات و موجودات — برتر و بہتر و گزیدہ صفات
بجمال و شمایل احسن — بکمال و خصایل احسن
باغ ایجاد مین گل یکتا — احمد مصطفےٰ حبیب خدا
کیا کہون اوسکا وصف زیبائی — سارا عالم ہی جسکا شیدائی
کیا کہون خوبی و جمال کا حال — عین اعجاز ہے یہ حسن و جمال
اونکے اعجار پر رہے کیا شک — جبکہ عاشق ہو چوب خشک تلک
جابر معتبر کی یہ تقریر — پیش منظر ہے صورت تصویر
واہ وا کیا بیان کرتا ہے — لوح دل پر نشان کرتا ہے
دل مین یہ حال ہے بسا جاتا — اور نظر و نمین ہی کھپا جاتا

نسخہ بنتیر

در باب معجزات از مشکوٰۃ شریف حدیث شق ماہ

عن جابر قال کان النبی صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم اذا خطب استند الی جذع من سواری المسجد

وہ جدھر کو قدم اٹھاتے تھے	اور حضرت جدھر کو جاتے تھے
جو حجر اور جو شجر ملتا	وہ سلام علیک کہتا تھا
جبکہ ارتبہ حبیب خدا	سنگ نے بھی اونھیں سلام کیا
جاے عبرت ہی کافی ناکام	کہ کرے آپ کو جما وسلام
اور انسان عقل و ہوش کے سات	ہو نہ مصروف ورد تسلیمات
بلکہ انسان کو چاہیے کہ مدام	غرض کرتا رہے درود وسلام
بصفات رسول پیغمبر	لکھہ غزل اور کافی مضطر

غزل در نعت رسول مقبول صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم

سید کائنات و خیر انام	اونکے اوپر ہزار بار سلام
طاق ایوان آفرینش کا	ہے اونھیں کے سبب قیام ونظام
بے نظیر جہان بحسن وجمال	بے مثال بشر بخاص وعام
کیا لکھوں نعت صاحب لولاک	عقل و دانش ہے قاصر و ناکام
عین ایمان ہے آپ کی الفت	ہے یہی دین اور یہی اسلام
ذات پاک شفیع محشر کا	ہے وسیلہ ہمیں بروز قیام

خواہ پانی پیا و یا نہ پیا
یا کہ کچھ اوسکے درمیان پھونکا

اوسمین پھر اس قدر بڑھا پانی
سارے لشکر نے پی لیا پانی

ایسا راوی نے بیان کیا اظہار
آدمی فوج مین تھے تیس ہزار

اور کہتے ہین یہ بھی اہل خبر
تھا وہ ستر ہزار کا لشکر

سب کے سب کو پلا کے آپنی آب
مین اعجاز سے کیا سیراب

دیکھتا کیا ہی مدح خوان کافی
عرض کر کچھ صفات مصطفوی

غزل فارسی در نعت شریف صلعم

ای ستبا شیر سحر عکس رخ تابان تو
آب حیوان ریشحۂ آب لب خندان تو

ای طفیل خاک پایت رونق باغ جہان
گلشن ایجاد برگے از بہارستان تو

حبذا اصل علی ای گیسوئے خیر الوریٰ
مشک اذفر نفحہ از جیبش دامان تو

از تجلی رخت خورشید باشد لمعہ
ماہ فیض ناخنی از دست نورافشان تو

باغ عالم از بہار حسن تو باشد گلے
آسمان لوح منقش از نگارستان تو

ای نگاہت جوہر آئینۂ نور یقین
دیدۂ اہل بصیرت ہر زمان قربان تو

ای وجودت آفتاب آسمان معرفت
صد جہان اہل عرفان روشن از عرفان تو

رحم کن رحمے نما یا رحمۃ للعالمین
ای کلید رحمت حق در کف احسان تو

ایسا فرماتے تھے رسول اللہ — رہیو اے لوگو تم گواہ گواہ
اور راوی نے یہ بھی کی تقریر — کہ جناب نبیؐ بشیر و نذیر
اوس گھڑی اس طرح ہوئی گویا — یا الٰہی گواہ تو رہنا
الغرض ہے جو حال شق قمر — اسمین راوی ہین متفق اکثر
اور مذکور ہے خبر اسکی — اول سورۂ قمر مین بھی
جب کرین آپ ماہ دو ٹکڑے — دل کفار کیون نہو ٹکڑے
مصطفےٰ نے کیا دو نیم قمر — اشقیا کیون نہو دین خاک بسر
اب تو کافی سنائیے اشعار — بصفات نبی شہ ابرار

غزل در نعت صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم

چمکا جہان مین جب مہ اقبال مصطفےٰ — ماہ سپہر ہوگیا پامال مصطفےٰ
اک زلزلہ سا کوشک کسریٰ مین پڑ گیا — چمکی جو برق شوکت و اجلال مصطفےٰ
دعوی ہوا ہی کان جواہر کا گوش کو — سنکر حدیث لعل پر افضال مصطفےٰ
بس آرزو یہی دل حسرت زدہ کی ہی — سنتا رہی شمائل و احوال مصطفےٰ
کافی ہی اپنے واسطے گر منکر و نکیر — دکھلائین لاکے قبر مین تمثال مصطفےٰ

حدیث بست و ہشتم از کتاب ستارق الانوار

چشم ہر ابرو بعینہٖ مدہی سورہ صلوٰۃ کا — دونوں ابروی مبارک کی شباہت پر سلام
وصف جن آنکھوں کا قول الکحل العینین ہے — اوس مکحل نرگس باغ نزاہت پر سلام
میم مازاغ البصر ہی مردم چشم شریف — اور سویدای دل عین بصارت پر سلام
مصحف رخسار حضرت نظر انوار غیب — روی اقدس مطلع صبح صداقت پر سلام
اوس لب جان بخش کی حسن تبسم پر درود — اوس در دندان کے لمعان و براقت پر سلام
واہ کیا انگلی سی قرص ماہ دو ٹکڑے کیا — آپ کی اعجاز انگشت شہادت پر سلام
جذب احسن سراپای جناب مصطفےٰ — اوس ملاحت اوس صباحت اوس جاہت پر سلام
عرض کیجے کافی مشتاق ہر لیل و نہار — صاحب لولاک سلطان شفاعت پر سلام

حدیث بست و ششم از کتاب دلائل الخیرات

قَالَ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّمَ مَنْ عَسُرَتْ عَلَیْہِ حَاجَتُہٗ فَلْیُکْثِرْ مِنَ الصَّلٰوۃِ عَلَیَّ فَاِنَّہَا تَکْشِفُ الْھُمُوْمَ وَالْغُمُوْمَ وَالْکُرُوْبَ وَتُکَثِّرُ الْاَرْزَاقَ وَ تَقْضِی الْحَوَائِجَ

ہے حدیث جناب مصطفوی — جسکو لاحق ہو عسرت و تنگی

جو کہ اعجاز ابنیا کے ہے — اوسکو اعجاز اپنا دیتے ہیں
اور اوسکے سوا ہبت اعجاز — کس نبی کو دیا خدا نے یہ
واہ کیا ایک ہی اشارہ سے — کر دیا قرص ماہ دو ٹکڑے
ابن مسعود اور ابن عم — کہتے ہیں وقت انشقاق قمر
ایسا

اور گورو کلیں جس ہنگام
اوسکے منکر نکیر کے کام

وان بھی ثابت درود خوان ہوگا
قول ثابت پہ یہ گمان ہوگا

اور اوسکو کرے خدائے جہان
داخل جنت و ریاض جنان

اور اوس نے درود جو پڑھا
آئے گا فوز بین کے روز جزا

ہوگا پر درود خوان کا درود
جسکو گھڑی ہوگا پل صراط نمود

ہے جو وہ پل صراط کرتا ہے
راستا پانسو برس کا طے

اوسکے اوپر فرض بوقت گذر
ہوگا فوز درود ہی رہبر

اور دیگا خدا عوض ہر درود
ہر درود و صلوٰۃ کا بدلا

وَفِي الْآخِرَةِ عِنْدَ الْمَسْئَلَةِ وَأَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ وَجَاءَتْ صَلَاتُهُ عَلَيَّ نُوْرًا لَهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ عَلَى الصِّرَاطِ مَسِيْرَةَ خَمْسِ مِائَةِ عَامٍ وَأَعْطَاهُ اللّٰهُ بِكُلِّ صَلٰوةٍ صَلَّاهَا قَصْرًا فِي الْجَنَّةِ قُلْ ذٰلِكَ أَوْ كَثُرَ

ترجمہ

قول ہے یہ جناب احمد کا
آفتاب سپہر سرمد کا

کہ درود ایک جسنے مجھپہ پڑھا
اوسپہ بھیجے گا دس درود خدا

اور دس بار جو پڑھے گا درود
اوسپہ ہونگے سو درود و درود

اور جو سو درود بھیجے گا
میرے اوپر تو اوسکی ہے یہ جزا

کہ خدائے جہان سرو شہود
اوسپہ نازل کری ہزار درود

گر پڑھے گا کوئی زردی شمار
میرے اوپر درود ایک ہزار

تن بدن اوس درود خوان کا مدام
آتش و نار پر رہے گا حرام

یعنے اوسکے بدن کو ربِّ کریم
نہ جلانے گا درمیان جحیم

اور اوسکو خدا رکھے ثابت
قول ثابت پہ وہ رہی ثابت

یعنے کلمے کو وہ نہ بھولے گا
موت کے وقت اور روز جزا

قصر جنت سے گا صلِّ علیٰ
قصر جنت ملے گا صلِّ علیٰ

اوسکا بدلا ہے ایک قصر جنان
ختم ہو جیکا مطلب حدیث تمام

اب لکھا جا ہے نزول البسلام
غزل در نعت شریف

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

واضح ہو

یون کہا ہی قسیم کوثر نے
بحر رحمت شفیع محشر نے

کہ قیامت کے دن بہت سی گروہ
آئین گے میرے پاس ہا انبوہ

اور کوثر پہ ہوگا اونکا نزول
یعنی حاصل ہی ایسا حسن قبول

مین اونھین جانتا نہین اصلا
اور پہچانتا نہین اصلا

پر وہ مجھپر درود پڑھتے تھے
اور اوس شغل مین وہ رہتے تھے

یہی پہچان کا سبب ہوگا
یہی قرب حبیب رب ہوگا

کی جو ہوگی درود کی کثرت
اوسکے باعث ملے گی یہ دولت

آئی تقریب ہاتھ کیا کافی
جس سے پہچان لین جناب نبی

اور جسکے سبب بروز جزا
حوض کوثر پہ ہو گذرا اپنا

اور یہ دولت دوام ملے
کہ قریب نبی مقام ملے

چاہیے ایسے کام مین رہنا
فکر نعت و سلام مین رہنا

غزل فارسی در نعت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

السلام ای شہ لولاک حبیب یزدان
السلام ای مہ برج شرف و عزت نوع انسان

السلام ای چمن حسن و ریاض احسان
السلام ای سبب موجب ایجاد جہان

العرض وہ ملک درود وسلام

اوسپر بھیجے گا تا بمورد فیام

بجو ربتہ درود خوان کا ہو

واسطہ شاہ مرسلان کا ہو

سو چتا کیا ہے کافی نکام

عرض کر آپ پر درود وسلام

غزل در نعت صلعم

السلام اے بطفیل تو بہار عالم
جلوہ شام و سحر نقش نگار عالم
السلام اے کہ ترا فیض و شرف مقدم تو
السلام اے کہ زمین بوسگاہ عالم
السلام اے کہ زمین پر کات ذات
گنبد وی جہان جلوہ شاہ لولاک
روس خورشید بہ پیری شب تار عالم
گشتہ دیوانہ کیتی ز قد و مست گلشن

قصیدہ

طرز ثانی بیت دوم

قال من صلی علی صلوۃ تعظیما لحقی خلق اللہ عز وجل من ذلک القول ملکا لہ جناح بالمشرق والاخر بالمغرب ورجلاہ مقرورتان فی الارض السابعۃ السفلی وعنقہ ملتویۃ تحت العرش یقول اللہ عز وجل لہ صل علی عبدی کما صلی علی نبیی فھو یصلی علیہ الی یوم القیمۃ

ہے کلام محمد عربی	ایطحی ہاشمی و مطلبی
کہ اگر کوئی بندہ معبود	حق تعظیم سے پڑھے گا درود
میرے اوپر درود پڑھنے سے	اور شغل درود کرنے سے
ہوگا پیدا ملک بحکم خدا	شرق مین ہوگا ایک پر جسکا
اوس فرشتے کا دوسرا بازو	جاے گا انتہا سے مغرب کو
اور اوسکے وہ دونون پائون مگر	ہونگے قایم زمین ہفتم پر
سب زمینون سے وہ زمین نیچی	ہے قدمگاہ اوس فرشتے کی
اور اوسکی وہ گردن عالی	زیر عرش عظیم ہووے گی
اوس فرشتے کو ہوگا یہ فرمان	یعنے فرمائے گا خدائے جہان
بھیج اوس بندہ خدا پہ درود	جسنے بھیجا ہی مصطفے پہ درود

رہے کوئی نہ دام غم کا قیدی
اوٹھے دنیا سے نام نا امیدی

یہی یارب مری بس التجا ہی
یہی دن رات کافی کی دعا ہی

کہ اپنے مدعای دل کو پہونچوں
کسی رستے سے مین منزل کو پہونچوں

تمنا یہ دل بیتاب کی ہے
تڑپتا جسکے خاطر میرا جی ہے

کہ جبہ ورد درود و شغل اخبار
نہووے اور کوئی شغل زنہار

پڑھی جاؤن درود اپنے نبی پر
جناب مستطاب احمدی پر

رہون عاشق سلام مصطفے کا
بدل شیدا کلام مصطفے کا

خداوندا بحق جد حسنین
بحسن خلق شاہنشاہ کونین

بحق اہل بیت و آل اطہر
باصحاب شفیع روز محشر

مری مقبول یارب یہ دعا کر
طریق جنۃ الماوی عطا کر

حدیث بست و دوم از دلایل الخیرات

قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ اَكْثِرُوْا عَلَيَّ الصَّلٰوةَ اَكْثِرُكُمْ اَنْ وَاجًا فِي الْجَنَّةِ

ہے یہ ارشاد شافع امت
کہ کرے جو درود کی کثرت

مجھپہ جو بھیجتا رہی گا درود
روز اکثر پڑھا کرے گا درود

قال صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اکثروا علی الصلوٰۃ اکثرکم ازواجا فی الجنۃ

حدیث بست و سوم از دلایل الخیرات

روی عنہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انہ قال

وہ نبی بھیجا بھی کافی کی خیال حسنین

وصف حال حسنین

وصف حال حسنین و وصف خال حسنین

یہ جمال حسنین و یہ کمال حسنین

حسنا نام خدا صل علی صل علی

روضۂ پاک مصطفےٰ صل علی صل علی

آفتاب حسن محبوب خدا کے سامنے

ایک ذرہ ہی یہ سب حسن و جمال حسنین

عکس نور مصطفائی سے ہوا راستہ

باغ رضوان قصر جنت صدقہ خال حسنین

آپ کے ساتھ حشر میں ہوگا — جسنے اکثر پڑھا درود شریف
جو محبت جناب احمدؐ ہے — اوسکا مونس ہوا درود شریف
اے صبا تو ہی جاکے پہونچادے — بدرِ مصطفےٰ درود شریف
توشۂ راہ آخرت کیجے — کافی مبتلا درود شریف

حدیث بستم از دلایل الخیرات

وَرُوِیَ عَنْهُ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَاَصْحَابِهٖ وَسَلَّمَ اَنَّهٗ قَالَ مَنْ صَلّٰی عَلَیَّ یَوْمَ الْجُمُعَةِ مِائَةَ مَرَّةٍ غُفِرَتْ لَهٗ خَطِیْئَتُهٗ ثَمَانِیْنَ سَنَةً

یہ بھی حضرتؐ نبی سے ہے منقول — کہ بیان کرتے تھے جناب رسولؐ
یعنے جو کوئی روز آدینہ — روز عالم فروز آدینہ
مجھپہ سو بار بس پڑھیگا درود — اور مجھپر روان کریگا درود
اوسکے اسّی برس کے جرم وگناہ — بخشے ہی جائینگے بفضل الٰہ
اب تو کہتا ہے برملا کافی — ہمدموں کو سنا سنا کافی

غزل در نعت محمد مصطفےٰ صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم

حدیث نوزدہم از دلایل الخیرات

قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَاَصْحَابِهٖ وَسَلَّمَ مَنْ صَلّٰى عَلَيَّ فِيْ كِتَابٍ لَمْ تَزَلِ الْمَلٰٓئِكَةُ تُصَلِّيْ عَلَيْهِ مَا دَامَ اسْمِيْ فِيْ ذٰلِكَ الْكِتَابِ
وَقَالَ اَبُوْ سُلَيْمَانَ الدَّارَانِيُّ مَنْ اَرَادَ اَنْ يَّسْئَلَ اللّٰهَ حَاجَتَهٗ فَلْيَبْدَاْ بِالصَّلٰوةِ عَلَى النَّبِيِّ ثُمَّ يَسْئَلُ اللّٰهَ حَاجَتَهٗ وَلْيَخْتِمْ بِالصَّلٰوةِ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَاَصْحَابِهٖ وَسَلَّمَ فَاِنَّ اللّٰهَ يَقْبَلُ الصَّلٰوتَيْنِ وَهُوَ اَكْرَمُ مِنْ اَنْ يَّدَعَ مَا بَيْنَهُمَا

سے کلام جناب خیر انام
کہ لکھے جو کوئی ہمارا نام

اور اوسپر لکھے وہ صلّ علیٰ
اور جب تک وہان رہے وہ لکھا

لکھنے والے کے واسطے ذرات
بھیجتے ہین ملک درود وصلات

یعنی جب تک وہان ہی آپکا نام
اور اوسپر لکھا درود وسلام

جو ملک اوسکے رازدان ہونگے
پھر کاتب درود خوان ہونگے

اور راوی جو بو سلیمان ہی
اوسنے اسطرح سی کہا یان ہے

کہ کوئی شخص گر سوال کرے
حقتعالیٰ سے عرض حال کرے

اوّل اپنے لیے درود پڑھے
پھر جو چاہے سو مانگ لے اوسپر

اور دوم حق میں اپنے ماں باپ
اور دوم حق میں اپنے ماں باپ

اور سوم حق میں اپنے شیخ و مرشد
اور سوم حق میں اپنے شیخ و مرشد

اور چہارم حق میں اپنے احباب
اور چہارم حق میں اپنے احباب

اور پنجم حق میں اپنے جملہ مومنین
اور پنجم حق میں اپنے جملہ مومنین

اور ششم حق میں اپنے جملہ مومنات
اور ششم حق میں اپنے جملہ مومنات

اور ہفتم حق میں اپنے جملہ مسلمین
اور ہفتم حق میں اپنے جملہ مسلمین

اور ہشتم حق میں اپنے جملہ مسلمات
اور ہشتم حق میں اپنے جملہ مسلمات

اور نہم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات احیاء منکم و اموات
اور نہم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات احیاء منکم و اموات

اور دہم حق میں اپنے جملہ مسلمین و مسلمات احیاء منکم و اموات
اور دہم حق میں اپنے جملہ مسلمین و مسلمات احیاء منکم و اموات

اور یازدہم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور یازدہم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور دوازدہم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور دوازدہم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور سیزدہم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور سیزدہم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور چہاردہم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور چہاردہم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور پانزدہم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور پانزدہم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور شانزدہم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور شانزدہم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور ہفدہم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور ہفدہم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور ہیجدہم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور ہیجدہم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور نوزدہم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور نوزدہم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور بیستم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور بیستم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور بیست و یکم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور بیست و یکم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور بیست و دوم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور بیست و دوم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور بیست و سوم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور بیست و سوم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور بیست و چہارم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور بیست و چہارم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور بیست و پنجم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور بیست و پنجم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور بیست و ششم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور بیست و ششم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور بیست و ہفتم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور بیست و ہفتم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور بیست و ہشتم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور بیست و ہشتم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور بیست و نہم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور بیست و نہم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور سیم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور سیم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور سی و یکم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور سی و یکم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور سی و دوم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور سی و دوم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور سی و سوم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور سی و سوم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور سی و چہارم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور سی و چہارم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور سی و پنجم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور سی و پنجم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور سی و ششم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور سی و ششم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور سی و ہفتم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور سی و ہفتم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور سی و ہشتم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور سی و ہشتم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور سی و نہم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور سی و نہم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور چہلم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور چہلم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور چہل و یکم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور چہل و یکم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور چہل و دوم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور چہل و دوم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور چہل و سوم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور چہل و سوم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور چہل و چہارم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور چہل و چہارم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور چہل و پنجم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور چہل و پنجم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور چہل و ششم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور چہل و ششم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور چہل و ہفتم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور چہل و ہفتم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور چہل و ہشتم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور چہل و ہشتم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور چہل و نہم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور چہل و نہم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور پنجاہم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور پنجاہم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور پنجاہ و یکم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور پنجاہ و یکم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور پنجاہ و دوم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور پنجاہ و دوم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور پنجاہ و سوم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور پنجاہ و سوم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور پنجاہ و چہارم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور پنجاہ و چہارم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور پنجاہ و پنجم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور پنجاہ و پنجم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور پنجاہ و ششم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور پنجاہ و ششم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور پنجاہ و ہفتم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور پنجاہ و ہفتم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور پنجاہ و ہشتم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور پنجاہ و ہشتم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور پنجاہ و نہم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور پنجاہ و نہم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور شصتم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور شصتم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور شصت و یکم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور شصت و یکم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور شصت و دوم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور شصت و دوم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور شصت و سوم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور شصت و سوم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور شصت و چہارم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور شصت و چہارم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور شصت و پنجم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور شصت و پنجم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور شصت و ششم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور شصت و ششم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور شصت و ہفتم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور شصت و ہفتم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور شصت و ہشتم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور شصت و ہشتم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور شصت و نہم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور شصت و نہم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور ہفتادم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور ہفتادم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور ہفتاد و یکم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور ہفتاد و یکم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور ہفتاد و دوم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور ہفتاد و دوم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور ہفتاد و سوم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور ہفتاد و سوم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور ہفتاد و چہارم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور ہفتاد و چہارم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور ہفتاد و پنجم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور ہفتاد و پنجم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور ہفتاد و ششم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور ہفتاد و ششم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور ہفتاد و ہفتم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور ہفتاد و ہفتم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور ہفتاد و ہشتم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور ہفتاد و ہشتم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور ہفتاد و نہم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور ہفتاد و نہم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور ہشتادم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور ہشتادم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور ہشتاد و یکم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور ہشتاد و یکم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور ہشتاد و دوم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور ہشتاد و دوم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور ہشتاد و سوم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور ہشتاد و سوم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور ہشتاد و چہارم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور ہشتاد و چہارم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور ہشتاد و پنجم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور ہشتاد و پنجم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور ہشتاد و ششم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور ہشتاد و ششم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور ہشتاد و ہفتم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور ہشتاد و ہفتم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور ہشتاد و ہشتم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور ہشتاد و ہشتم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور ہشتاد و نہم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور ہشتاد و نہم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور نوادم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور نوادم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور نواد و یکم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور نواد و یکم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور نواد و دوم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور نواد و دوم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور نواد و سوم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور نواد و سوم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور نواد و چہارم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور نواد و چہارم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور نواد و پنجم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور نواد و پنجم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور نواد و ششم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور نواد و ششم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور نواد و ہفتم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور نواد و ہفتم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور نواد و ہشتم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور نواد و ہشتم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور نواد و نہم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور نواد و نہم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

اور صدم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
اور صدم حق میں اپنے جملہ مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

قال صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم من قال حین یسمع المؤذن اشہد ان لا الٰہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ واشہد ان محمدا عبدہ ورسولہ رضیت باللہ ربا وبالاسلام دینا وبمحمد نبیا غفر لہ ذنبہ

جسکو سنکر مؤذن کی اذان و اقامت بھی

جو کوئی یہ دعا پڑھے جب سنے مؤذن کی اذان کو

اور جس دم سنے اقامت بھی

سننے والے نے یہ دعا مانگی

کہ وقت سماع بانگ نماز

آتی اوسپر مری شفاعت خاص

اور اسکا اور پڑھنا و تحسین

روز محشر ملے اسے اخلاص

ماں یہ قول جناب سرور دین

مومنو قول مصطفٰے کو سنو

گوش جان سے سنو اس دعا کو سنو

دعاے اذان

اللھم رب ھذہ الدعوۃ التامۃ والصلوٰۃ القائمۃ آت محمدا الوسیلۃ والفضیلۃ وابعثہ مقاما محمودا الذی وعدتہ واجعلنی یوم القیامۃ شفیعا

غزل در نعت صلعم

درود و رحمت و صلوٰۃ حضرتؐ پہ پڑھا کیجے
جناب مصطفٰے پر ا تمدن صل علی کیجے

جہانتک ہو سکے اوس سرور جب ایجاد عالم کی
صفات و نعت و حمد و مدح و تحسین و ثنا کیجے

محمود و ستو شغل ثنای مصطفائی مین
تمامی شادی و غم رنج و راحت کو رہا کیجے

کمال دین و ایمان کی اگر خواہش ہے اے یارو
خدای پاک سے حب نبی کی التجا کیجے

تمامی دولت دنیا اگر حاصل ہوئی کافی
بعشق سرور عالم فدا کیجے فدا کیجے

حدیث ہیچ بر ہم از دلایل الخیرات

قال صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم من صلی علی من امتی مرۃ واحدۃ کتبت لہ عشر حسنات ومحیت عنہ عشر سیئات

سنے یہ ارشاد احمد محمود
جو پڑھے مجھ پہ ایک بار درود

ایک ورد درود کے بدلے
دس نکوئی کا اجر اوسکو ملے

میرے اوس امتی کو دس حسنات
ہوویں حاصل باجر ایک صلات

اور اوسکو ملے بہ فضل عظیم
دس بدی اوسکی بخشے رب کریم

جو کہ پڑھتا ہی ایک بار صلات
اوسکو ملتی ہی دس بدی سے نجات

کیا عطا ہی درود خوان کے لیے
واصف شاہ مرسلان کے لیے

جس کسی نے کہ میرا نام سنا — اور سنکر درود کو نہ پڑھا
چاہیے تھا اوسے درود و سلام — نام میرا سنا تھا جس ہنگام
نہ کہا نام سنکے صلّ علیٰ — پس بخیلی مین وہ شدید ہوا
اے محبو سنو جب آپکا نام — بھیجو اون پر درود اور سلام

غزل در نعت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

نام حضرتؐ پہ لاکھ بار درود — بے عدد اور بے شمار درود
ہمکو پڑھنا خدا نصیب کرے — دم بدم اور بار بار درود
کون جانے درود کی قیمت — ہے عجب دُرِّ شاہوار درود
سو منو آپ پر پڑھے جاؤ — با ادب اور با وقار درود
تا بکے عشق گل مین نوحہ گری — گل سے بہتر ہے اے ہزار درود
جاے مرہم ہے دلفگارون کو — راحت جان بیقرار درود ۱۲ بلیل
تنگ مین گور مین قیامت مین — ہر جگہ یار غمگسار درود
جو محب نبیؐ ہے اے کافی — چاہیے اوسکو بار بار درود

حدیث شانزدہم از دلائل الخیرات

قال صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم من صلی علیّ یوم الجمعۃ ثمانین مرۃ غفر اللہ ذنوب ثمانین سنۃ

شاہ والا نسب نے فرمایا — جو مجھ پر پڑھے درود ہر روز
یعنی محبوب نبی نے فرمایا — جو درود اسی دن مجھ پر پڑھے
اسی کے واسطے ہے بخشش کا — اسی کے واسطے ہے بخشش کا
تا کہ حاصل ہو نیکو بیدولت — سو مرتبہ درود پڑھے
اور اوس کی بخشش ہو نیکو بیدولت — سو مرتبہ درود پڑھے

غزل در نعت رسول صلعم

اب سنا تا ہون حسب حال تمہین — اک حدیث شریف سنتے ہو
اوسکا مطلب ہے حسب حال تمہین — اک حدیث شریف سنتے ہو

ترجمہ حدیث شانزدہم

قال صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم من صلی علیّ یوم الجمعۃ ثمانین مرۃ غفر اللہ ذنوب ثمانین سنۃ

فرمایا رسول خدا نے — جو مجھ پر پڑھے درود ہر روز
یعنی محبوب نبی نے فرمایا — جو درود اسی دن مجھ پر پڑھے
اسی کے واسطے ہے بخشش کا — اسی کے واسطے ہے بخشش کا
تا کہ حاصل ہو نیکو بیدولت — سو مرتبہ درود پڑھے
اور اوس کی بخشش ہو نیکو بیدولت — سو مرتبہ درود پڑھے

پس اب ہمین چاہیے درود پڑھنا — سو مرتبہ درود ہر روز
اگر آرزو ہے قبول حق تعالیٰ کی — سو مرتبہ درود ہر روز
دعا کے ساتھ ہو درود شریف — سو مرتبہ درود ہر روز
ہو سو سے اگر درود شریف — سو مرتبہ درود ہر روز
قبولیت ہی دعا کی ہو درود کے باعث — سو مرتبہ درود ہر روز

ہاں درود کی ثابت کرامت در برکات — سو مرتبہ درود ہر روز
بلوغ مرام ہے درود جمعہ بلا واسطہ پہونچتا ہے — سو مرتبہ درود ہر روز
بخشش پاکیگا بنی ستودہ صفات — سو مرتبہ درود ہر روز
غلام پاکیگا بیان درود ہی کافی کی — سو مرتبہ درود ہر روز

حدیث شانزدہم از دلائل الخیرات

قال صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم من صلی علیّ یوم الجمعۃ ثمانین مرۃ غفر اللہ ذنوب ثمانین سنۃ

عرض کرتا ہے یارسول اللہ — کافی خستہ و نزار سلام
لب جان بخش کے جواب کا ہی — مجھ سے عاصی کو انتظار سلام

تنبیہ

ہے کتاب دلائل الخیرات — مخزن و مجمع سلام و صلوٰۃ
جو حدیثین وہان ہوئی ہین وارد — بصفات صلوٰۃ و ورد درود
وان مصنف نے اختصار کیا — واسطہ اور سند کو چھوڑ دیا
جو حدیثین وہان سے لین مینے — بے سند ویسی ہی لکھین مین نے

حدیث چہاردہم از دلائل الخیرات

قَالَ رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّمَ اِنَّ اَوْلَی النَّاسِ بِیْ اَکْثَرُھُمْ عَلَیَّ صَلٰوۃً

ہے حدیث دلائل الخیرات — کہ جناب نبی ستودہ صفات
دیتے تھے یعنی یہ نوید عجیب — کہ بہ تحقیق ہے وہ میرے قریب
جس کسی نے بہت پڑھا ہی درود — مجھپہ وہ بھیجتا رہا ہی درود
جسنے کی ہے درود کی کثرت — اوسکو اس طرح کی ملی دولت
حشر مین میرے پاس ہوویگا — جسنے کثرت سی ہے درود پڑھا

لائے تشریف ایک دن باہر — تھی خوشی چہرۂ مبارک پر
تازگی و سرور خوشحالی — لاحق حال فارغ البالی
عین فرحت کی ساتھ پیشانی — مطلع آفتاب نورانی
روئے پرنور و عارض تابان — اثر خرمی سے نور افشان
صبح صادق جبین نورانی — عالم آرا کشادہ پیشانی
حبذا کیا جبین والا ہی — کیا ہی صلِّ علیٰ یہ سیما ہے
کیا کہوں وصف عالم خوبی — ہے بہار ریاض محبوبی
مطلع صبح آفرینش ہے — آفتاب سپہر بینش ہے
نوبہارِ حدیقۂ ہستی — انتخاب صحیفۂ ہستی
لعل لب مین تبسم مستور — عاشقون کی نظر مین شعلۂ طور
کیجیے یان تو جان کو صدقے — جان کیا سب جہان کو صدقے
قوس ابرو و چشم پر انوار — جسکے دیکھے سے آئے دل کو قرار
کیا کہوں خوبی و جمال کا حال — عین اعجاز ہے یہ حسن و جمال
گر لکھون حلیہ و شمائل کو — حشر تک دفتر خصائل کو
ایک بھی وصف اختتام نہو — مجھ سے پورا کبھی یہ کام نہو

اب روایت کو کرون کامل — رہے کیونکر نہ جسکے دل مین خیال
یعنی جسنے شرف یہ پایا ہے — اور کیا کیا ہوا عطا اسکو
کہ مرے پاس عقل کل آیا — اور کیا کیا ہوا عطا اسکو
لائے تشریف فرما ہوا — اور کیا کیا ہوا عطا اسکو
واسطے تبرک اسکے شیخ اجی راضی — کہ نہین اس سے بہتر کوئی راضی
ہی خوشی کا سبب یہ صاف عیان — کہ ہوئی ہے بہت خوشی راضی
ہی خوشی کوئی اس سے بڑھکر ہے — کہ ہوا حاصل اسکو صلوٰۃ
اوسکو حاصل ہو درود سلام — کہ نزول صلوٰۃ ہو اوس پر

غزل

میری جانب سے اوسکو ای مختار — ہر صباح و مسا ہزار سلام
اور جو کوئی ایک بار سلام — پڑھے اوپر کرے نثار سلام
اوسپہ مین دس سلام بھیجونگا — ایک کا دس گنا عوض دونگا

غزل در نعت صلعم

بانی تمہید بار بار سلام — بعد حمد و درود شمار سلام
روز اول سے لیکے تا بہ ابد — اپنے مخدوم پر نثار سلام
بشر و نور جن و ملک کی طرف — اپنے مخدوم پر نثار سلام
پڑھے کرکے درود پیش صلوٰۃ — اپنے مخدوم پر نثار سلام

ہی جو وہ جامع صغیر کتاب
کتب معتبر کا لب لباب

یہ بیان اوس کتاب مین آیا
کہ رسوؔل خدا نے فرمایا

یعنے پڑھکر درود اے لوگو
اپنی تم مجلسون کو زینت دو

مجھپہ بھیجوگے جو درود و سلام
نور ہو جائے گا بروز قیام

وہ درود و سلام روز نشور
پڑھنے والے کیواسطے ہی نور

سن مری بات کافی ناکام
بجناب رسول بھیج سلام

غزل در نعت صلعم

السّلام ای خاتم دور رسالت السلام
ای وجود ت مطلع انوار رحمت السلام

السّلام ای ماہ کامل بر سپہر اصفیا
السّلام ای مہر رخشان جلالت السلام

السّلام ای پیشوا ای جادہ صدق و صفا
السّلام ای ہادی راہ ہدایت السلام

السّلام ای جوہر آئینہ خلق عظیم
السلام ای گوہر بحر فتوت السلام

السلام ای خسرو اقلیم اعطا و سخا
شہریار کشور آباد شفاعت السلام

السلام ای مردم عین حیا و مردمی
دیدہ احسان را عین بصیرت السلام

السلام ای مخزن اعطاف افضال و کرم
مصدر اعطا و افضال عنایت السلام

سید سادات فخر انبیا ختم رسل
سرور کونین سلطان نجابت السلام

اور اس طرح مجھ سے کی تقریر — کہ ترا اور میرا رب قدیر
تم سے کہتا ہے اے نبی دانا — سنتے کچھ جانا اور سمجھا نا
رفعت ذکر کس طرح کی بھلا — مین نے کی تجھکو اے حبیب عطا
بولے حضرت یہ ماجرا سنکر — ہے خدا سے علیم دانا تر
جانب حق سے جبرئیل امین — پھر مخاطب ہوئے کہ اے شہ دین
ہے یہ رب رحیم کا ارشاد — واسطے تیرے اے کریم نہاد
کہ تمھین ہے وہ مرتبہ بخشا — ذکر مین اپنے ساتھ یاد کیا
کیا نبی پر ہے لطف یزدانی — مدح خوان کیجیے ثنا خوانی

غزل در نعت صلی اللہ علیہ وسلم

کیا جناب شہ ابرار ہے سبحان اللہ — کیا نبی احمد مختار ہی سبحان اللہ
آپکا نام اذان اور اقامت مین مدام — کیا ہی شہرت سی نمودار ہی سبحان اللہ
اور کلمے مین پس ذکر خدا نام رسول — ہمرہ رفعت اذکار ہے سبحان اللہ
الغرض نام احد سی نہین ہجرا احمد — کیا معیت کا یہ اظہار ہی سبحان اللہ
معنی سورۂ والشمس عیان عارض سے — والضحی روی پر انوار ہی سبحان اللہ
خوی و اخلاق و کرم حسن و جمال و احسان — حمد و تحسین کے سزاوار ہے سبحان اللہ

یہ رسالہ بھی نرالا ہے بنا ہے جسکا
اور اس وصف مین ہر بیت عجب ہے جسکا
ہے ثنا خوان شہ دین کا یہ مخلص ایسا
کہ ہر اک شعر مین ہے مدح کا رنگ ایسا ویسا
ہے یہ مداح نبی کا کہ ہے مداح علی
ہے ثنا خوان حسین اور ہے مداح حسن
ہے یہ مداح شہ دین

نعت رسول مقبول صلی اللہ علیہ وآلہ وصحابہ وسلم

نہوتا اگر فروغ نور پاک رحمت عالم
نہوتی خلقت آدم نہ گلزار جہان پیدا

شہ لولاک کے باعث حبیب پاک کے باعث
جناب حق تعالی نے کیا کون و مکان پیدا

ظہور ذات اکرم سے فیوض خیر مقدم سے
نسیم بوستان پیدا بہار گلستان پیدا

رسول اللہ کی خاطر کیے جن و بشر حاضر
بنایا ماہ و انجم کو کیے ہین بحر و کان پیدا

جمال و حسن مین رعنا کمال خلق مین یکتا
کوئی پیدا ہوا ایسا نہوا ویگا یہان پیدا

اونھین کیواسطے آدم اونھین کیواسطے حوا
اونھین کیواسطے کافی کیے سب انس و جان پیدا

حدیث دہم از کتاب جامع صغیر تصنیف جلال الدین سیوطی

عَنْ اَبِیْ مُوْسٰی اَبْشِرُوْا وَبَشِّرُوْا مَنْ وَّرَائَکُمْ مَنْ شَهِدَ اَنْ لَّآ اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ صَادِقًا بِهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ

یہ حدیث جناب خیر ورا
کر گئے ہین یون بیان ابی موسیٰ

کہ رسول کریم اعلے اخو
کہتے تھے یہ نوید ہے تمکو

اور اوس مژدہ بشارت سے
غائبون کو بھی ہان خبر پہونچے

بعد تم سے جو آنے والے ہین
یعنے ایمان لانے والے ہین

جو کہے لَآ اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ
اوسکو حاصل ہوئی بہشت کی راہ

غزل در نعت نبی صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم

ہی بشارت شب فرقت کی گرفتارونکو
اور مژدہ ہی تب ہجر کے بیمارونکو

اوس نوید طرب افزا کو سنا کر تمنے
کیا سبکدوش کیا غم کی گرانبارونکو

گر نہ تم اہل کبائر کی شفاعت کرتے
کون پھر پوچھتا دوزخ کے سزاوارونکو

جب سنی مخبر صادق کی زبان سے یہ خوشی
شب فرقت مین ہوئی عید دل افگارونکو

ذات پاک شہ لولاک حبیب رحمان
کیا وسیلہ ہی شفاعت کا گنہگارونکو

گرچہ نعمای حضوری کی تمامی دولت
مجلس خاص مین حاصل ہوئی حضارونکو

غائبون کو بھی سناوی وہ نوید صادق
جسنے آزاد کیا غم کے گرفتارونکو

آپ کا جلوہ دیدار ہوا بدر منیر
ظلمت جہل و شب کفر کے آوارونکو

یا الٰہی بطفیل شرف ختم رسل
عمل خیر کی توفیق ہو دینداروںکو

اپنے محبوب کی الفت سے نصیب کافی
کر عطا میرے تئین اور مری یارونکو

حدیث سہم از مواہب لدنیہ

عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ مُسَاکِرٍ قَالَ اَهْبَطَ جِبْرَئِیْلُ عَلَی النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ

ترجمہ اس حدیث کا کافی
مجھسے کہتا ہی اب دلِ غمناک

بیان تلک نظم ہو چکا کافی
لکھیے اوصاف صاحبِ لولاک

غزل در نعت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

جو پناہِ سیدِ کون و مکان مین آگیا
وہ بلا شک حقتعالی کی امان مین آگیا

جسنے حضرت کا وسیلہ دوستو حاصل کیا
مین یہ کہتا ہون کہ وہ دار الامان مین آگیا

رحمۃ للعالمین جس روز سے پیدا ہوئے
اور ہی اک فیض کا عالم جہان مین آگیا

ہوگیا کیا رشکِ جنت یہ گلستانِ جہان
جب سے اوس گل کا قدم اس گلستان مین آگیا

فیضِ انوارِ قدومِ سیدِ ابرار سے
نور کا عالم زمین و آسمان مین آگیا

جب تصور بندھگیا نظر و نمین روئے پاک کا
دیدۂ مشتاق گلزارِ جنان مین آگیا

یہ نہین ممکن جلادے آتشِ دوزخ اوسے
کلمۂ دینِ محمد جس زبان مین آگیا

اوس تبسم کا تصور مسکرانے کا خیال
صورتِ آبِ بقا اوس نیمجان مین آگیا

جب لکھی کافی قسیم حوضِ کوثر کی ثنا
آبِ کوثر سا دہان مدح خوان مین آگیا

حدیث ہشتم از کتاب مشکوٰۃ باب ثواب ہذہ الامۃ

عَنْ اَبِیْ اُمَامَۃَ اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّمَ قَالَ
طُوْبٰی لِمَنْ رَاٰنِیْ وَطُوْبٰی سَبْعَ مَرَّاتٍ لِمَنْ لَمْ یَرَنِیْ وَاٰمَنَ بِیْ رَوَاہُ اَحْمَدُ

گر نہ آیا دامن دیدار کا فی ہاتھ میں | دھجیاں جیب و گریبان کی اڑانا چاہیے

حدیث ہفتم از کتاب مواہب لدنیہ

عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمَّا اقْتَرَفَ آدَمُ الْخَطِيْئَةَ قَالَ يَا رَبِّ اَسْئَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ اِلَّا غَفَرْتَ لِيْ فَقَالَ يَا آدَمُ وَكَيْفَ عَرَفْتَ مُحَمَّدًا وَّلَمْ اَخْلُقْهُ قَالَ لِاَنَّكَ يَا رَبِّ لَمَّا خَلَقْتَنِيْ بِيَدِكَ وَنَفَخْتَ فِيَّ مِنْ رُوْحِكَ رَفَعْتُ رَاْسِيْ فَرَاَيْتُ عَلٰى قَوَائِمِ الْعَرْشِ مَكْتُوْبًا لَآ اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ فَعَلِمْتُ اَنَّكَ لَمْ تُضِفْ اِلٰى اِسْمِكَ اِلَّا اَحَبَّ الْخَلْقِ اِلَيْكَ فَقَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى صَدَقْتَ يَا آدَمُ اِنَّهٗ لَاَحَبُّ الْخَلْقِ اِلَيَّ وَاِذْ سَاَلْتَنِيْ بِحَقِّهٖ فَقَدْ غَفَرْتُ لَكَ وَلَوْلَا مُحَمَّدٌ مَّا خَلَقْتُكَ رَوَاهُ الْبَيْهَقِيُّ فِيْ دَلَائِلِهٖ مِنْ حَدِيْثِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ اَسْلَمَ وَقَالَ تَفَرَّدَ بِهٖ عَبْدُ الرَّحْمٰنِ وَرَاهُ الْحَاكِمُ وَصَحَّحَهٗ وَذَكَرَهُ الطَّبَرَانِيُّ وَزَادَ فِيْهِ وَهُوَ اٰخِرُ الْاَنْبِيَاءِ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ ۃ فقط

ایسا فاروق نے بیان کیا | کہ حبیب خدا نے فرمایا
یعنے جسدم جناب آدم سے | ہوئی سرزد خطا اوس اکرم سے

جبکہ فاروقؓ نے یہ حال سنا
خاتم انبیاؐ سے عرض کیا

کہ محبت کا حال ایسا ہے
اب عمر آپ کا یہ شیدا ہے

ہے خدائے کریم کی سوگند
اپنے رب رحیم کی سوگند

کہ مجھے آپ سے جو الفت ہے
اپنی جان سے نہ وہ محبت ہے

دوست تر تمکو جان سے رکھتا ہوں
اپنی روح و روان سے رکھتا ہوں

آپ نے سنکے اس حقیقت کو
یوں کہا اوس رہین الفت کو

کہ بس اب یہ جو حال تیرا ہے
میری الفت سے تجھکو بہرا ہے

غزل در نعت رسول مقبول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

بار عشق احمدی کافی اوٹھانا چاہیے
گر نہین یہ غم تو غم سے مر ہی جانا چاہیے

جبکہ ٹھہری عین ایمان حب محبوب خدا
اپنی ایمان کو بھلا پھر کیا چھپانا چاہیے

دین و ایمان آپکی الفت سے ہوتا ہے حصول
طالب ایمان کو یہ باتین سنانا چاہیے

ہین کدھر وہ منکران الفت خیر البشر
بے تمیزونکو ذرا مجھسے تک تولانا چاہیے

شاید آجائین طریق راستی پر بے ادب
درس عشق مصطفائی کو سنانا چاہیے

جسکو کچھہ بہرہ نہین حب شہ ابرار سے
اوسکو جھوٹا دعوی ایمان مین جانا چاہیے

قول یہ میرا نہین قول شہ ابرار ہے
مخبر صادقؐ کی فرمانے کو مانا چاہیے

جسکو خیر الورا سے الفت ہے | بس وہی دوستدار سنت ہے
سالک راہ مصطفےٰ کے لیے | شہر کونین کی معیت ہے
حاصل حب سرورِ عالم | باغ رضوان ریاض جنت ہے
ہے جو عامل بہ سنت نبوی | اوسکو دونون جہان کی دولت ہے
شاہ دین خاتم نبوت کو | کیا ہی رحمت بحال امت ہے
ہین کدھر طالبان راہ صفا | واسطے اونکے یہ بشارت ہے
حب حضرت ہمین تو ای کافی | دین و ایمان کی حقیقت ہے

حدیث ششم

عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ هِشَامٍ قَالَ كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ وَهُوَ اٰخِذٌ بِيَدِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فَقَالَ لَهٗ عُمَرُ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ اَنْتَ اَحَبُّ اِلَيَّ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ اِلَّا نَفْسِيْ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ لَا وَالَّذِيْ نَفْسِيْ بِيَدِهٖ حَتّٰى اَكُوْنَ اَحَبَّ اِلَيْكَ مِنْ نَفْسِكَ فَقَالَ لَهٗ عُمَرُ فَاِنَّهٗ الْاٰنَ وَاللّٰهِ لَاَنْتَ اَحَبُّ اِلَيَّ مِنْ نَفْسِيْ فَقَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْاٰنَ يَا عُمَرُ

راوی خوش کلام ابن ہشام | خادم بارگاہ خیر انام

اس روایت کو بھی راوی نے کتنا اور کیا حال سے بیان کیا ہے عاشقانہ کلام کتنا ہے یہ سخن دل مین کام کرتا ہے سرور راہ سرور عالم یعنی ایک روز راہ مین حضرت کے ساتھ تھے اور مصاحب کا ہاتھ پکڑے ہوئے تھے یہ بھی ایک طریقہ تھا محبت ظاہر کرنے کا اور یہ بھی ایک ادا تھی اظہار محبت کی اور مصاحب کا ہاتھ پکڑے ہوئے چلنا اور ہاتھ پکڑے ہوئے بیٹھنا بھی ایک طریقہ تھا محبت ظاہر کرنے کا

جناب نبی صلعم سے عرض کیا کہ آپ سے مجھے الفت ہے کوئی محبوب اب نہین رہا کچھ محبت پیدا ہی جان سے ہے جب عمر نے یہ حال عرض کیا سرور انبیا نے فرمایا

یہ حدیث شریف

اپنی الفت کا حال عرض کیا اور اسطرح کی محبت ہے کہ بجز ذات سید ابرار کہ بجز اپنی جان سے بہتر اور مطلب یہ اس محبت سے کہ نہین کام ایسی الفت سے

اور اس درجہ محبت چاہیے الفت سے

بجز ذات قدر کریا کی کی محبت مقدم ہے

بجز اپنی جان سے ہم

۱۰ حدیث پنجم

عن ابی ذر رضی اللہ عنہ قال اتیت النبی صلی اللہ علیہ وسلم وھو قاعد فی الشمس فقال ھل انت من اھل الحاجۃ فقلت لا واللہ ما انا من اھل الحاجۃ فقال ھل انت من اھل الصلوٰۃ فقلت نعم فقال کیف تصلی فاخبرتہ بصلوٰتی فقال ھل انت من اھل الصوم فقلت نعم فقال کیف تصوم فاخبرتہ بصومی فقال ھل انت من اھل الزکوٰۃ فقلت نعم فقال کیف تزکی فاخبرتہ بزکوٰتی فقال ھل انت من اھل الحج فقلت نعم فقال کیف تحج فاخبرتہ بحجی فقال ھل انت من اھل الجھاد فقلت نعم فقال کیف تجاھد فاخبرتہ بجھادی فقال ھل انت من اھل الصدقۃ فقلت نعم فقال کیف تصدق فاخبرتہ بصدقتی فقال ھل انت من اھل الحاجۃ فقلت لا واللہ ما انا من اھل الحاجۃ فقال ھل انت من اھل الصلوٰۃ فقلت نعم فقال کیف تصلی فاخبرتہ بصلوٰتی فقال ھل انت من اھل الصوم فقلت نعم فقال کیف تصوم فاخبرتہ بصومی فقال ھل انت من اھل الزکوٰۃ فقلت نعم فقال کیف تزکی فاخبرتہ بزکوٰتی فقال ھل انت من اھل الحج فقلت نعم فقال کیف تحج فاخبرتہ بحجی فقال ھل انت من اھل الجھاد فقلت نعم فقال کیف تجاھد فاخبرتہ بجھادی فقال ھل انت من اھل الصدقۃ فقلت نعم فقال کیف تصدق فاخبرتہ بصدقتی

ترجمہ حضرت ابوذر رضی اللہ عنہ سے روایت ہے کہ میں نبی صلی اللہ علیہ وسلم کے پاس آیا اور آپ دھوپ میں بیٹھے ہوئے تھے آپ نے فرمایا کہ کیا تو حاجت مند ہے میں نے کہا نہیں واللہ میں حاجت مند نہیں ہوں آپ نے فرمایا کہ کیا تو نماز پڑھتا ہے میں نے کہا ہاں آپ نے فرمایا کہ کس طرح نماز پڑھتا ہے میں نے اپنی نماز بیان کی آپ نے فرمایا کہ کیا تو روزہ رکھتا ہے میں نے کہا ہاں آپ نے فرمایا کہ کس طرح روزہ رکھتا ہے میں نے اپنے روزہ کا حال بیان کیا آپ نے فرمایا کہ کیا تو زکوٰۃ دیتا ہے میں نے کہا ہاں آپ نے فرمایا کہ کس طرح زکوٰۃ دیتا ہے میں نے اپنی زکوٰۃ کا حال بیان کیا آپ نے فرمایا کہ کیا تو حج کرتا ہے میں نے کہا ہاں آپ نے فرمایا کہ کس طرح حج کرتا ہے میں نے اپنے حج کا حال بیان کیا آپ نے فرمایا کہ کیا تو جہاد کرتا ہے میں نے کہا ہاں آپ نے فرمایا کہ کس طرح جہاد کرتا ہے میں نے اپنے جہاد کا حال بیان کیا آپ نے فرمایا کہ کیا تو صدقہ دیتا ہے میں نے کہا ہاں آپ نے فرمایا کہ کس طرح صدقہ دیتا ہے میں نے اپنے صدقہ کا حال بیان کیا

ایک سائل نے یہ سوال کیا — کہ قیامت کا دن کب آئے گا
آپ نے اسطرح کیا ارشاد — تو جو محشر کو کر رہا ہے یاد
تو نے سامان برای روز جزا — کر رکھا ہے بتا یہاں کیا کیا
اوسنے یہ عرض کی کہ ای شہ دین — کوئی سامان میری پاس نہین
نہ تو کچھ کثرت عبادت ہی — نہ متاع وفور طاعت ہے
ہان مگر دوستی خدا سی ہے — اور الفت بھی مصطفےٰ سی ہے
آپ نے تب یہ بات فرمائی — اور ارشاد یہ حقیقت کی
کہ تجھے جس کسی سی الفت ہی — سبب وموجب معیت ہی

غزل در نعت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

لب جان بخش سی کیا خوب بیان فرمایا — حب و الفت کی حقیقت کو عیان فرمایا
اور لب لعل کے اور کام و زبان کے صدقے — جس زبان سے سخن جان جہان فرمایا
اہل ایمان کے لیے وہ تو کلام حق ہی — تجھے جا فضل پیغامبران فرمایا
شب فرقت مین ہوئی عید محبون کے لیے — مژدۂ وصل جو ای سرور وان فرمایا
گو کہ ہم آج تڑپتے ہین شب فرقت مین — کل کا وعدہ تو بھلا آپ نے وان فرمایا
قابل نار رہوا جسکو کہا ناری ہی — وہ بہشتی ہی جسے اہل جنان فرمایا

سامنے آپ کے ای مہر سپہر رحمت	عرض کیا کیا الم شام غریبان کیجے
شدت رنج و محن جرم و گنہ کی کثرت	یا غم و درد کو اظہار نمایان کیجے
ابتوای رحمت عالم لب اعجاز نبی آپ	کافی خستہ دلریش کا درمان کیجے

حدیث سوم

عَنِ ابنِ مَسعُودٍ رَضِیَ اللہُ عَنہُ اَلمَرءُ مَعَ مَن اَحَبَّ

مُتَّفَقٌ عَلَیہِ

ابن مسعود سے روایت ہے	حاصل معنے محبت ہے
اوس صحابی نے یہ کیا اظہار	کہ جناب نبی شہ ابرار
بزبان مبارک عالی	کرتے تھے یہ بیان خوشحالی
کہ جسے جس کسی سے الفت ہے	سبب و موجب معیت ہے
یعنی ہووے گا وہ اوسی کے ساتھ	حب و الفت مین جسکی ہے درجات
واہ واکیا خبر ہوئی مروی	جسکے سننے سے آئی دل کو خوشی
کر چکا اس حدیث کو بھی تمام	کر مناجات کافی ناکام

مناجات

یا الٰہی حشر مین خیر الوریٰ کا ساتھ ہو	رحمت عالم جناب مصطفےٰ کا ساتھ ہو

مومنون کو تو عین ایمان ہے | دینداروں کو راحت جان ہے

غزل ورنعت شریف جناب رحمۃ للعالمین صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم

عشق احمد ہے دل کو راحت ہی | کیا ہی اللہ کی عنایت ہی
ذات پاک محمد عربی | عین رحمت ہی عین رحمت ہی
حب احمد کا نام ہے ایمان | او محبو تمھیں بشارت ہے
گر میسر ہو آپ کی چاہت | کیا ہی دولت ہی کیا ہی دولت ہے
روش وراہ دین مصطفوی | واہ کیا کوچہ سلامت ہے
ہو سکے کس سے نعت پاک رقم | کسکے کام وزبان مین طاقت ہے
جرم کافی کے بخشدے یارب | یہ بھی خیر البشر کی امت ہے

حدیث دوم

عَنْ اَبِیْ هُرَیْرَةَ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ قَالَ اِنَّ مِنْ اَشَدِّ اُمَّتِیْ لِیْ حُبًّا نَاسٌ یَکُوْنُوْنَ بَعْدِیْ یَوَدُّ اَحَدُهُمْ لَوْ رَاٰنِیْ بِاَهْلِهٖ وَمَالِهٖ رَوَاهُ مُسْلِمٌ

حدیث اول

عن انس بن مالک رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من والده وولده والناس اجمعین متفق علیه

انس سے روایت ہے کہ رسول خدا صلعم نے فرمایا کہ تم میں سے ایک بھی انسان مومن نہیں ہوسکتا جب تلک میری الفت کامل نہ ہو اوسکو اپنے باپ بیٹے اور تمام آدمیوں سے

شوق ناقص نے پر اثر نہ دیا — نخل امید نے ثمر نہ دیا
تھا نہ کامل جو نشۂ الفت — روز و شب ڈھونڈھتا رہا فرصت
بیٹھنا انتظار فرصت میں — خار پا ہے رہ محبت میں
شوق ہے جب کمال پہ آتا — بھاگ جاتا ہی روکنے والا
فرصتِ وقت کا جو ہی خواہاں — اوسکو حاصل ہی سر بسر حرمان
اب کلام جناب خیر انام — نظم کرتا ہے کافی ناکام
تھا شمائل کا ترجمہ جو لکھا — نام اوسکا بہار خلد رکھا
نام اسکا نسیم جنت ہے — جادۂ مستقیم جنت ہے
نکہت باغ مصطفائی ہے — بوے ایمان یہاں سمائی ہے
اون حدیثون کی نظم کا ہی خیال — جنمین ہی حب احمدی کا حال
اور ورد درود کی تفصیل — وصف جسکا ہی خارج تفصیل
اور توصیف اہل بیت کرام — اون کے اوپر ہزار بار سلام
اور وصف صحابۂ حضرت — اونپہ نازل خدا کی ہو رحمت
اور گور و لحد کی وہ شدت — الم و درد و دہشت و وحشت
ہے جو وہ گور امتحان کا مقام — وان بھی آتا ہی کام آپکا نام

حدیث دوم

عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم والذی نفسی بیده لا یدخل احد منکم الجنة حتی یؤمن ولا یؤمن حتی یحابوا قالوا یا رسول الله آلکراهیة قال لا ولکن افشوا السلام بینکم

ابوہریرہ سے روایت ہے کہ رسول خدا صلعم نے فرمایا کہ قسم ہے اوسکی جسکے ہاتھ مین میری جان ہے تم جنت مین نہ جاؤگے جب تک ایمان نہ لاؤ اور تم ایمان نہ لاؤگے جب تک ایک دوسرے سے محبت نہ کرو کہا لوگون نے کہ یا رسول خدا کیا ہم ایک دوسرے سے کراہت کرین فرمایا نہین لیکن سلام کو پھیلاؤ تم مین

خاتمہ

خبر معتبر سے جو حدیث کا راوی ہے
خادم بارگاہ مصطفوی ہے
یہ اس حدیث کا ترجمہ ہے
باب ایمان کی بتاتا ہے

واہ کیا جانفزا اشارت ہے
او مجبو تمھین بشارت ہے
کہ رسول خدا نے فرمایا
دین کے اہتمام کو فرمایا
یعنی تم مین سے ایک بھی انسان
کر سکے کیونکہ وہی ایمان
ہووے اوسکو نہ استقرار جسمین
کہ تجھے اپنے باپ بیٹے سے

اور لوگون سے اور کہ دی بشر زمانے کا
اوسکو تجھ سے ہو وہی اس درجہ تجھ پہ قربان
الغرض جب ہا کا اوسکو تجھ پہ ایمان
اونکے اوپر سلام و لاکھون بار

مومنون

غزل در نعت شریف

جناب سید سادات علیہ افضل التحیۃ والتسلیمات

فخر عالم حبیب یزدانی
عین رحمت رسول رحمانی
راز دار رموز اوحی
ترجمان کتاب یزدانی

محرم سر قرب سبحانی
حسن و خلق و جمال نعوت بیانی
بیمثال و نظیر و لاثانی
قبلہ دولت سکا و کعبہ و دریا نی
اور سکے نعوت شریف کا قصائد پڑھنا
حسن بیمثل ماہ کنعانی
ایک قطرہ سکا فی دو عالم کی آب کی تر نہ خدائی
سب سے افضل سب سے اعلیٰ
وہ سنے نظم کا سبب
عال سنے نعت سے تھا خیال آخر
نظم کہنے کا جبکہ دل میں ہوا

بسم اللہ الرحمن الرحیم

کیجیے کس زبان سے شکر خدا
کین عطا اوس نے نعمتیں کیا کیا

ہر سر مو ہو گر ہزار زبان
ہر زبان سے کروں ہزار بیان

سو برابر نہ ہو سکے تقریر
حمد خلاق و شکر رب قدیر

ہے وہ معطی و منعم و وہاب
جسکی رحمت کا کچھ نہیں ہے حساب

ہے عنایات ایزد غفار
یون تو ہم سب پہ بیحساب و شمار

ہے مگر یہ عجیب فضل و کرم
کہ مخاطب کیا بخیر امم

شکر کس طرح سے کریں اسکا
کہ کیا امت حبیب خدا

وہ رسول خدا شفیع امم
ہے لقب جنکا رحمت عالم

ماہ کیا ذات پاک حضرت ہے
اوسکی امت میں ہو گیا پیدا

عین رحمت ہے عین رحمت ہے
پیمبر احسان یہ کیا کہنا

مگر رحمت کے واسطے بھیجا
فرشتوں میں خدا نے فرمایا

ہوا یہ بھی اہل فضائل سے مروی
فضیلت شب جمعہ کی یہ بیان کی

کہ کیا ہی خصوصیت اس رات کی ہی
کہ اس رات تسلیم مین جو کوئی ہی

جواب اوسکو دیتے ہین سردار عالم
بہ نفس نفیس و بذات مکرم

کیا یہ بھی مرقوم علماے دین نے
کتاب حدیث شریف نبی سے

کہ حضرت نے ارشاد ایسا کیا ہے
کہ یہ وصف یعنے شب جمعہ کا ہی

کہ اس شب مین جو کوئی بندہ خدا کا
درود ایک سو بار مجھپر پڑھے گا

تو سو حاجتین اوسکی ہونگی آسان
مگر اوسکی تفصیل کا ہی یہ عنوان

کہ پائیگا ستر وہ حاجات دنیا
رہین تیس باقی وہ ہین بہر عقبا

یہان اور بھی ہے ورود روایت
کہ ہے روز آدینہ کی یہ فضیلت

کہ ورد درود اسمین جو یون کریگا
ہزار ایک اس روز یعنے پڑھے گا

نہ باندھے گا دنیا سے وہ رخت رحلت
نہ دیکھے گا جب تک مکان اپنا جنت

شب و روز آدینہ مین جو فضائل
کہ صلوات خوانی سے ہوتی ہین حاصل

اسی طرح فاضل دوشنبہ کی شب ہے
حصول مراتب کا عالی سبب ہے

ہوئی اور یون ایک وارد روایت
کہ ہے پنجشنبہ کو بھی یہ فضیلت

کہ جو کوئی سو بار صلوات گن کر
پڑھے گا رسول جناب خدا پر

بس اب لازم وقت ہی کہ درود اور صلوات کا ورد کرین
بس اب لازم وقت ہی کہ درود اور صلوات کا ورد کرین

فرار اور بھی خاتم کا ارشاد ہی یہ عنوان
فرار اور بھی خاتم کا ارشاد ہی یہ عنوان

صلوا علیہ وآلہ
صلوا علیہ وآلہ

خطاب بہ جہان پادشاہ جہان
خطاب بہ فردوس

پناہ زمین و پناہ زمان ہے
وہ خلاق و بعبود روزی رسان ہے

لائک کو ایک کا جن و بشر کا
دیے اپنے محبوب کو وہ مراتب

کہ تعریف سے جسکی قاصر زبان ہے
کہا مومنون سے کہ یہ حکم سن لو

نبی پر خدا اوسکا صلوات خوان ہے
ملائک بھی اس پر درود اوسکو تسلیم کرتے

وہ ایسا نبی ہے یہ ایسا ہے مرسل
سلام اور صلوات تم بھی تو بھیجو

یہ حکم خدا تھا کہ اے مومنان ہے
بس اب مومنو کافی شہ جان کا

بھی حرز جان اور ورد زبان ہے
سلام و صلوات و درود و تحیت

نثار جناب شفیع قیامت
تحیت ربوبیت و بخشش

سنا جلد قاضی نے یہ ماجرا
کہا قرض میں بخشتا ہون تجھے
وہ قاضی نے دینار اچھالا کہ لے
کہا یہ خدا کی رضا کے لیے
سنا یہ تو بخشتا ہون راہ خدا
کہا کیا کیا فضائل
بیان کیجیے اور کیا کیا فضائل
کہ ہوتی ہین صلوات خوانی سے حاصل

کہا وقت ہوتا ہے کونسا حال لائق
ہر اوقات مین ہے یہ اوراد لائق
خصوصًا شب جمعہ صلوات پڑھنا
درود اور تسلیم ابلاغ کرنا
دیا روز آدینہ حضرت نبی پہ
سلام اور صلوات کرنا مقرر
فضائل مین ہے اور درود مین ہے بہتر
مراتب مین افضل مراج مین اکبر
شرافت حواس اور روشنی کے لیے ہی

فرمان فردوس

ثبوت اور سکا اضافہ بقاعدہ سنہ ۱۰ ہجری
فرد درود و صلوات پیمبر بجا ہے
ثبوت کلام جناب نبی صلعم
کہ ہوتی ہین دین و دنیا مین حاصل
کہ اسمین ہے تعمیل حکم الٰہی
کہ اوسکا ہے تعمیل مین فضل و جاہ
کہ اسمین ہے غرض دعا عون

یہ ہر یہ جو تو بھیجتا جاودان ہی	بجز عالم الغیب سب ہی نہان ہی
دیا وہ خبردار ہین اس عمل سے	کہ ہین کاتب خیر و شر وہ فرشتے
کہا مرد صالح نے جسوقت مینے	ملاقات کی ابن موسیٰ جا کے
سبھی حال و احوال جو خواب کا تھا	بہ تفصیل و تشریح اوسکو سنایا
ہوا شاد و خرم وہ سُن اس خبر کو	ہوا میرا مداح اور آفرین گو
اوسی وقت وہ نقد دینار لایا	کہ لے جلد کر تو ادا قرض اپنا
دیے اور بھی مجھکو دینار اوسنے	کہ ہموزن دینار اول ہی وہ تھے
کہا یہ جو ہون تجھکو دینار دیتا	یہ نفقہ وظیفہ سمجھ اپنے گھر کا
سہ بارہ دیے اور دینار مجھکو	کہ دینار اول سے تھے ہم ترازو
کہ کر اس سے حاصل متاع تجارت	کہ ہو تجھکو روزی سے یعنے فراغت
قسم اور اوسنے یہ مجھکو دلائی	کہ ثابت رہے شیوۂ آشنائی
اگر تجھکو حاجت کوئی پیش آوے	مناسب ہی مجھکو تو آکر سناوے
غرض وہ جو دینار اول دیے تھے	گیا پاس قاضی کے مین اونکو لیکے
سبھی مین نے قصہ بھی اپنا سنایا	پھر اوسنے مرے مدعی کو بلایا
کہا اوسکے ذمے جو ہی قرض تیرا	ادا مین کرونگا یہ ذمہ ہے میرا

کہ یہ باپ تیرا جو صلوات خوان تھا — رسولِ خدا پر تحیت رسان تھا
یہ اوراد صلوات کا ہی سبب ہی — کہ یہ ہو گیا مورد لطف رب ہی
کیا لکھنے والے نے مرقوم ایسا — کہ اک مرد صالح کسی شہر مین تھا
ہوئے تیس سو قرض دینار اوسپر — ہوا اس سبب سی وہ حیران و مضطر
یہان تک ہوا اوسکے اوپر تقاضا — کہ وار القضا تک یہ معروض پہونچا
کہا اوس سے قاضی نے ای نیک طینت — تجھے تین مہینے کی دیتا ہون مہلت
مہینے مین تو قرض اپنا ادا کر — یہ بار گران رکھ نہ گردن کے اوپر
غرض مرد صالح بدرگاہ باری — ہوا گرم اظہار فریاد و زاری
وسیلہ درود مبارک کا کرکے — وہ خواہان مطلب تھا درگاہ رب سے
بود و درود اور آہ و فغان مین — بسر اوسنے کین تیس اور سات راتین
شب بست و ہفتم وہ کیا دیکھتا ہی — کہ اوس سی کوئی شخص یون کہہ رہا ہی
کہ ہے تیرے اوپر جو قرض نمایان — کیا حق تعالی نے یون اسکا سامان
کہ وہ جو وزیر ابن موسی علی ہے — ترے قرض کی اوسپہ تنخواہ کی ہی
علی ابن موسی سے جاکر بیان کر — کہ ہے تجھکو حکم جناب پیمبر
کہ دے تیس سو مجھکو دینار اسدم — یہی حکم کرتے ہین سردار عالم

جواب اوسنے ایسا دیا معرفت کے

کہا ہی تو یہی بات کہتا ہوں میں

ولیکن کیا تجھ سے عہد کا ل

کہ صلوات مین کچھ کرو نام شامل

پڑھا جاوے گا یعنی صلوات اگر

جناب نبی خاتم المرسلین پر

سبب اسکا یہ اور یہ پختگی

کہ میرے پدر نانی ہوئی جسکو رحلت

پس مرگ میرے جو مہنہ اوسکا دیکھا

بشکل نمازا وسکا چہرہ ہوا تھا

منجھے اسطرح کا ہوا دیکھکر غم

کہ مین سو گیا غم کی حالت مین او سدم

اسیاثنا مین بیدار نے کی جو پایا

حضوری ہوئی مجکو حضرت خدا کی

جو پیغمبر وہ پر نور و پرار پایا

بدامان خیر الوریٰ ہاتھ لایا

شفاعت شفیع قیامت کی چاہی

بسم اللہ الرحمن الرحیم

صلی اللہ علی محمد

موکل کو بھیجے گا وان رب اکبر

رہے گا فرشتہ موکل وہ تمپر

نہ غیبت کسیکی وہان پر کرو تم

نہ غیبت تمھاری کرین اور مردم

سنو سو سنو یہ عجائب روایت

لکھی دہلوی شیخ نے کیا حکایت

کہ دیکھا تھا کعبے مین مینے کسی کو

بسر کر رہا تھا وہ یون زندگی کو

کبھی تو طوافِ حرم تھا وہ کرتا

صفا اور مروہ مین بھی دوڑتا تھا

تمامی مواقف مناسک مین جا کے

وہ تھا گرم کوشش خلوص دی سے

کہ اطراف کعبے مین آتا جہان تھا

رسول خدا پر وہ صلوات خوان تھا

کہا کہنے والے نے او مرد نادان

دعائین پڑھا کرتے ہین اور کچھ یان

یہان کے لیے اور آئی دعا ہے

بھلا کب یہ صلوات غرانی کی جا ہے

کہ سلطان دین سرورِ انبیا نے
کیا ایسا ارشاد خیر الورا نے

کہ جو حج اسلام کرنے کو آوے
ادا کر کے حج پھر وہ غزوی کو جاوے

تو ہی ایسے غزوی کا یہ اجر کامل
کہ ہی چار سو حج سی غزوہ مقابل

غرض سنکے اس بات کو وہ جماعت
نہ تھی جنکو حج اور غزوی کی طاقت

ہوئے دل شکستہ وہ بیطاقتی سی
سنی جب فضیلت یہ حضرت نبی سی

وہین حکم آیا خدائے جہان کا
جناب شفیعؐ قیامت کو ایسا

کہ جو کوئی بھیجے درود مبارک
تری اوپرای میری محبوب بیشک

وہ پہونچے گا ایسے ثواب و جزا کو
کیا چار سو بار گویا غزا کو

وہ ہر ایک غزوی کا رتبہ ہی ایسا
عوض چار سو حج کا ہوتا ہی جیسا

کہا بو مظفر نے احوال اپنا
کہ مین اتفاقاً رہ کعبہ بھولا

وہین سامنے میری دو شخص آئے
مجھے جادۂ راستی پر وہ لائے

کہا مینے تم کون ہو اے عزیزو
مجھے اپنے نام و نشان کو بتاؤ

کہا ایک نے خضرؑ ہے نام میرا
یہ الیاسؑ ہی دوسرا ساتھ والا

پھر اونسے کہا مین نے یہ بھی بتادو
کہ دیکھا ہی تمنے رسولؐ خدا کو

بیان خضرؑ و الیاسؑ نے کی حقیقت
کہ کی ہی رسولؐ خدا کی زیارت

کیا ایسا ارشاد خیر الورا نے
ادا کر کے حج پھر وہ غزوی کو جاوے

کہ ہی چار سو حج سی غزوہ مقابل
نہ تھی جنکو حج اور غزوی کی طاقت

سنی جب فضیلت یہ حضرت نبی سی
جناب شفیعؐ قیامت کو ایسا

تری اوپرای میری محبوب بیشک
کیا چار سو بار گویا غزا کو

عوض چار سو حج کا ہوتا ہی جیسا
کہ مین اتفاقاً رہ کعبہ بھولا

مجھے جادۂ راستی پر وہ لائے
مجھے اپنے نام و نشان کو بتاؤ

یہ الیاسؑ ہی دوسرا ساتھ والا
کہ دیکھا ہی تمنے رسولؐ خدا کو

کہ کی ہی رسولؐ خدا کی زیارت

درود واونکا ثواب جو اکثر پڑھیگا

بیسب نسبت قرب حاصل کریگا

روایت ہوئی دوسری اور درود کی

کہ موسیٰ کو پہونچا یہ حکم الٰہی

کہ پڑھتا نہ محشر کی تو تشنہ لب ہو

کہ پڑھتا محمد پہ صلوات اکثر

درود و یقین ہو صرف اوقات اکثر

ابی بکر صدیق سے ہے روایت

کہ کہتا تھا وہ صدر بزم صداقت

کہ پڑھنا درود و بخشت نبی پر

کہ گنتا ہون کو کر تا ہے نابود یکسر

کہ آتش کو جسطرح پانی بجھاوے

کہون کیا سلام نبی کی فضیلت

کہ ثابت ہوئی اوسکی ایسی فضیلت

کہ ابلاغ صلوات حضرت نبی پر

خیابان نوزدہم

مجھے آپ نے ایسی حجت سکھائی

کہ دست ملائک سے بائی رہائی

یہ کہنے لگا مجھسے وہ پاک پیکر

کہ صلوات کو تو جو پڑھتا تھا اکثر

تو ورد درود نبی کے سبب سے

ملی ہی یہ صورت مجھے لطف رب سے

مرا یہ تمامی وجود مصفا

نتیجہ ہے صلوات خوانی کا گویا

نہین ہی ولادت مری ام واب سے

بنا ہون درود نبی کے سبب سے

تری ساتھ ہون ہر جگہ ہر مکان پہ

رہونگا وہین تو رہیگا جہان پہ

بوقت مصیبت بہنگام شدت

کرونگا تری مین رفاقت معیت

کیا کعب احبار نے ذکر اسکا

کہ موسیٰ نبی کو یہ پیغام آیا

کہ گر میرے مداح و حامد نہو وین

تو باران کے قطرے فلک سے نہ برسین

جماؤن زمین پر نہ مین ایک دانہ

معطل رکھون اور سب کارخانہ

اگر تجھکو اس بات کی ہے تمنا

کہ مین تجھسے نزدیک ہو جاؤن ایسا

کہ جیسے کلام و زبان متصل ہی

ویا کالبد اور جان متصل ہے

ویا جسطرح چشم و نور و بصر ہی

کہ ہر وقت او نمین قربت یکدگر ہی

کیا عرض ہو سی ذای رب عزت

عطا مجھکو ایسی ہی کیجی معیت

ہوا حکم گر یہ عطا مانگتا ہے

درود محمد سے ملتی عطا ہے

ابوبکر بولے کہ شبلی کی عزت
کہ کی آج مین نے بانواع الفت

یہ اپنی خوشی سے محبت نہین کی
تبعیت یہ ہی سید المرسلین کی

سنو اس حقیقت کا مذکور ہی یون
کہ مین آسطرح خواب مین دیکھتا ہون

کہ ہین سرور انبیا جلوہ فرما
حضور مبارک مین شبلی بھی آیا

اوسے دیکھکر اوسکو ختم رسالت
ملاقات کی باکمال محبت

میان دو چشم اوسکی بوسہ دیا پھر
کیا عرض مینے کہ کیا اسمین تھا سر

جواب ایسا محبوب پاشاہ دین نے
جناب نبی رحمۃ العالمین نے

کہ شبلی کی یعنے یہ ٹھہری ہی عادت
کہ پڑھکر نماز اور ہو کر فراغت

پڑھا کرتا تھا یہ بطرز دوامی
لقد جاءکم کی یہ آیت تمامی

لَقَدْ جَآءَكُمْ رَسُوْلٌ مِّنْ اَنْفُسِكُمْ عَزِيْزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيْصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِيْنَ رَءُوْفٌ رَّحِيْمٌ فَاِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللّٰهُ لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيْمِ

اس آیت کو پڑھکر کے وہ اشتیاق
پڑھا کرتا ہے پھر درود مبارک

عرض یہ کہ اس پر جو یہ مرحمت ہی
یہی واسطہ سو جب مکرمت ہی

جناب قاضی رحمۃ العالمین سے
شرف ہیدا بوسۂ شاہ دین سے

بیکایک اوٹھا مین جو بیدار ہوا
کیا سلام نبی و رد اپنا ہوا

فرمایا بیٹھا پاس آداب گرد و کنا تھا
مرے خیر مین وہ مگن جان و دل تھی

کہ لاؤن قریب و ہان مصفا
کہ آتی تھی خوشبو مشک بھی کم تھی

پیٹھا پر بیٹھا اپنے دہن کا
رہی آٹھ دن تک یہ حالت حقیقت

مبارک تھا گھر اور رخسار میرا
ہوا واہ کیا بخت پیدا میرا

مجھ پاس آواب گرد و کنا تھا
مکرم عالی بھی لانا بجا تھا

بجا دہن اپنا رخسار لایا
بجا دہن اپنا رخسار لایا

جبین مصفا مین چین مصفا	ہلال اور ماہ تمام ایک جا تھا
بہار لطافت مین بے مثل و ثانی	گل ہیچ ان عارض مصطفےٰ تھا
مدور جو کہتے ہین چہرے کا عالم	وہ تدویر سے بھی وراء الورا تھا
وہ صل علی گندمی رنگ اونکا	کہ غازہ رخ عالم نور کا تھا
چمکتا تھا کیا نور حسن صباحت	فروغ ملاحت دمکتا ہوا تھا
مزین بہ پیرایۂ اعتدالی	خوش اندام اندام خیر الورا تھا
وہ چشم مبارک کی روشن سیاہی	کہ سرچشمۂ نور جسکا گدا تھا
وہ دندان و لب غیرت درو مرجان	وہ حسن تبسم کا عالم نیا تھا
وہ بحر تبسم مین موج تبسم	کہ دریوزہ گر جسکا آب بقا تھا
وہ حسن ادا کس زبان سے ادا ہو	تبسم مین اونکے جو حسن ادا تھا
کرے اوس شمایل کا کیا وصف کافی	سراپا سبھی خوبیونسے بھرا تھا
جناب نبیؐ نے مبارک زبان سے	یہ فرمایا اوس مرد صلوات خوان سے
کہ آ میرے نزدیک تو لا دہن کو	کہ دون تیرے ای شخص بوسہ دہن کو
سبب اسکا یہ ہی کہ تو میرے اوپر	درود اور صلواۃ پڑھتا ہی اکثر
بیان ایسا کرتا ہی اپنا وہ راوی	کہ اوسوقت مجھکو بہت شرم آئی

غرض ایسے ایسے بحار عطا سے — بجا ؤ گے مایوس تشنہ پیا سے
کہ یاں ہر طرف رحمت موج زن ہے — وہ ہر موج کوہ معاصی شکن ہے
یہ رحمت کا قلزم جہان جوش مارے — اساس گنہ بیخ و بن سے اکھاڑے
ہمین تو یقین بلکہ حق الیقین ہے — کہ جود اصف سید المرسلین ہے
نہ دیکھے گا وہ حسرت دین و دنیا — روا اوسکی ہو حاجت دین و دنیا
مشایخ جو ہین شاذلی خاندان کے — مشرف اونھون نے کیا اس بیان سے
کہ پیہم طریقت نہو گر میسر — تو کیجے درود مبارک کو رہبر
یہ اسطرح کا مرشد پر ضیا ہی — کہ طالب کی باطن کو دیتا جلا ہی
درود نبی کا یہ ہے فیض کامل — نظر جس سے آتی ہی عرفان کی منزل
بلا واسطہ سرور انبیا سے — مشرف وہ کرتا ہی نور ہدا سے
فیوض جناب نبی مکرم ؐ — دکھاتا ہی ورد درود معظم
محیط کرامات دریای عرفان — کہ ہین عبد قادر وہ محبوب سبحان
جناب سیادت نسب غوث اعظم — سپہر ولایت کے قطب مکرم
بہار ریاض امام حسن ہین — وہ سرمست صہبای جام حسن ہین
سپہدار میدان شیر الہی — سزاوار ایوان مشکل کشائی

صلوا علیہ وآلہ

نمونہ درود

غرض ایک شب وہ تھا اوسکو پیہ دکھنا
جناب رسول خدا کی زیارت
وہ سوتے مین ناگاہ کیا دیکھتا ہی
کہ گھر میرا پر نور روشن ہوا ہی
عجب شوکت و شان رحمت سی آئی
فروغ جمال مبارک سے اوسدم
ہوا میرے گھر مین بجلی کا عالم
مہمان مع خوان کرم خوشی کا بیان ہی

مقام سراپا سرچشمہ انوار ہے

صلی علی آپکا تھا
عطر گلاب رحمت بجلی کا تھا
نمونہ خدا کا جمال کریم
نمونہ حسین قدرت شان تھا

وہ حضرت نبی کی زیارت کرے گا — کہ صلوٰۃ کی جو کثرت کرے گا — طیب و فیضان درود کی — کیا ہے شیخ علی متقی نے — تمنا سول ہے کی پیاری — کی سر و را پنا کی حضوری — ہاتھ پر باب حضور معلا — جبرئیل کی کرشمہ دیکھا

اوسی خواب میں ہو میسر یہ دولت — وہ حضرت نبی کی زیارت کرے گا
کہ مرتی ہی سوتے میں اگر یہ دولت — تو صلوٰۃ کی جو کثرت کرے گا
وہ بیدار ہی چشم سے دیکھے گا — وہ بیدار ہو جس کسی کا بخت
وہاں سب ہے یہ تحقیق یہ مسئلہ — وہ عالم کبیر اک کتاب سند ہے
کہ وہ عبد وہاب جو متقی ہے — لکھا اور یہ عبد حق دہلوی نے
کیا ایسا ارشاد اوس مقتدا نے — کہ یعنے درود مبارک کی کثرت

سیان اور قول جناب علیؓ ہے — صفات سے بخشتی ہے فراغت
سنو حاصل قول شیر خدا کا — کلام علیؓ ابن عم نبیؐ ہے
کہ جو کیفیت ہے بذکر الٰہی — علیؓ ولی نائب مصطفےٰ کا
جو بالفرض اس فکر سے مطلب دل — نہ اس لطف کی دوسری چیز پائی
تو اسکے عوض ہم تمامی عبادت — نہوتا ہمین جو کہ ہوتا ہی حاصل
غرض یہ کہ اسکا عوض اور بدلا — سمجھتے درود مبارک کی کثرت
جو ہین سالکان طریق ولایت — جو ہوتا درود مبارک ہی ہوتا
کہ اسکو فتوح عظیمہ سمجھکر — تو اونکے لیے ہی یہ راہ ہدایت
مشایخ نے کی کیا ہی تقریر کامل — زبان کو کرین معدن قند و شکر
تو اوسوقت ورد درود مبارک — کہ ہووے میسر نہ گر پیر کامل
یہ ہی واسطہ اسطرح کا مکمل — مریدون کو پیر طریقت ہی بیشک
مشایخ سے منقول یہ بھی ہوا ہی — کہ ہی طالب حق کو ایک شیخ حاصل
کہ اسکی قرارت سی جانا احد کو — کہ رتبہ عجب قل ہو اللہ کا ہی
ہوا اور یہ بھی مشایخ سی مروی — ہے پہچانا اللہ واحد صمد کو
کہ تاثیر ورد درود ایسی پائی — کہ تاثیر درود ایسی پائی

فضائل درود

محب جناب حبیب خدا سے — کہ وقت درود و سلام میرے
کرے وقت مدحت مین تقریر اسکی — عجب کیا کہ اللہ سے کرکے اس کو
وہ دیکھے کہا تک سے اس کے ہین — وہ دریا کی رحمت جو اللہ کے ہین
وہان مثل خواص ہوتے ہین — وہ مقبول درگاہ ہوتے ہین

کہ کرتے رہین اس عبادت کی کثرت
کہ ہی نام جسکا درود و تحیت

سنہون اس عمل مین وہ زنہار قاصر
کہ ہے اسمین واللہ کیا فیض حاضر

شمار و عدد کچھہ وہ مخصوص کرکے
درود مبارک رہین روز پڑھتے

یہ ہدیہ کرین وہ بطرز دوامی
روانہ ہدر بار خیر الانامی

شمار ہزار اس جگہہ معتمد ہے
کہ اعداد مین معتمد مستند ہے

جو اتنا نہو پانسو بار تو ہو
کہ ہے رتبہ اکتفا اس عدد کو

ہوا اور وارد حدیث نبیؐ مین
حدیث نبیؐ ہاشمی البطحی مین

کہ کاسون مین وہ کام خیر العمل ہی
کہ موقوف ہونے سے وہ بخیل ہے

اگرچہ عمل وہ بہت مختصر ہو
مگر دایما کوئی کرتا ہو اوسکو

یہ تھوڑا مگر اوس بڑی سی بڑا ہی
کہ موقوف اکثر وہ ہوتا رہا ہی

سنو اور یہ قول اہل ولا کا
محبان درگاہ خیر الورا کا

کہ دس سو پڑھو تم درود مبارک
اگر کم پڑھو تو پڑھو پانچ سو تک

اگر پانچ سو بھی نہووے میسر
تو ہان تین سو ہی پڑھو تم مقرر

اگر تین سو مین بھی ہوتی ہو قاصر
تو دو سو پڑھو جان و دل کر کے حاضر

پڑھو صبح کو تم تو پھر شام کو تم
ہوا اس طریقے سے ہر روز دو تم

ف ۱ مشہور ہے یہ قول قائل کا
کہ ذکر حبیب اکسیر طبیب ہے

مریض طلب کو طبیب دوا ہی
تعجب ہے ایمان کے مدعی سے

کہ غافل رہے وہ درود نبیؐ سے
درود مبارک عجب نور جان ہی

کلید در برکت بیکران ہی
بدرگاہ شاہنشہ دین و دنیا

کسی نے کیا اسکے معروض ایسا
کہ اس وقت اپنے تمامی مقرر

کرین اس عمل کا تو عامل ہوا ہی
حبیب خدا خاتم انبیا نے

کیا اوسکو ارشاد خیر الورا نے
بھی حل مشکل کی ہے اکسیر

پس نام حق پہ ہو صلِ علی ہے — تو اوسکا بہت ہی بڑا فائدہ ہے
درود اوس پہ بھیجے جناب نبی پر — کہ پہلے پہ نام خداوند اکبر
پیاس آئی بجھی اوس کی پیہم — اس عنوان سے شکر اوسکا ہوا ہے
درود ان کے الفاظ سے ہے نمایاں — رفعت شان حضرت کا عنوان
سوال و طلب یہ جو ہے کریاسے — وہ راضی ہے ایسے سوال و دعا سے
یہ بے شبہہ ایسا سوال و طلب ہے — کہ ہر طرح سے جو سبب جب رب ہے
نبی کو بھی اوس شخص سے دوستی ہے — کہ جو وا صفِ جاہ و شانِ نبی ہے
اگر کوئی صلوات کو کرکے شامل — ہوا حق تعالیٰ سے حاجت کا سائل
تو وہ بس صلوات نبی کے سبب سے

بیان فرد دوم

وہین نیک کا سونکا پلہ گران ہو — رہائی کا سامان اوسکی عیان ہو
جو دیکھے وہ اس مرحمت کا تماشا — رہے دنگ حیران حیرت زدہ سا
کہے کون آئے تھے یہ ذات عالی — کہ مجھکو حیات ابد آج بخشی
فرشتے کہینگے یہ خیر الوریٰ تھے — رسولِ خدا خاتم انبیا تھے
یہ پرچہ ترازو مین جو رکھہ دیا ہے — کہ جسنے گران سنگ پلہ کیا ہے
یہ پرچہ وہی کاغذ باصفا تھا — کہ تونے درود ایک اسمین لکھا تھا
لکھا عمر بھر مین فقط ایک نوبت — ملی جسکے بدلے رہائی کی دولت
غرض اوسکو جنت مین داخل کرینگے — سبھی عیش و عشرت کا سامان دینگے
ہوا تھا درودِ مبارک کا کاتب — ملے اوسکے بدلے یہ عالی مراتب
لکھا اور یہ وصفِ صلوٰۃ خوان ہے — کہ ہر طرح سے اوسکو امن و امان ہے
قیامت کی بھی تشنگی سے نڈر ہے — دہن اوسکا دان سرد و سیراب تر ہے
جو پائیگا وہ عشرت عیش جنت — تو اوسکے لیے ہوگی حوروں کی کثرت
بہت اوسکو عزت کا سامان ملے گا — لے گی اوسے ثروت دین و دنیا
حصول سعادت بھی اوسکے لیے ہے — درود ہدایت بھی اوسکے لیے ہے
ہدایت صلاحیت و رشد و افی — سبھی کچھہ شرف ہے نصیب مصلی

برآوین مطالب مقاصد تمامی — لطفیل عنایات خیرالانامی
سعادت کوئی اس سی بہتر نہین ہے — کرامت کوئی اسکے ہمسر نہین ہی
یہ اخلاق اعظم تھے خیرالورا کے — کہ کرتے سلام آپ لوگون سے پہلے
کوئی پیش دستی نکرتا نبی سے — مقدم تھی تسلیم مین وہ سبھی سے
جواب سلام غریبان امت — بھلا کس طرح اب نہوگا عنایت
وہان ہی جواب ایک بھی ای کفایت — تمامی مہمات کو ہے کفایت
بیان کرتے یون واقفان خبر ہین — کہ وہ جو ملک کاتب خیر و شر ہین
گناہان مرد مصلی کو بیشک — نہین لکھتے ہین وہ ملک تین دن تک
درود اک عجب نسخہ کیمیا ہے — کہ پڑھنی سی جسکے یہ کچھ فائدہ ہے
بہ ورد درود اور ہی یہ بھی برکت — چھوڑاتا ہی یہ درد غیبت کی عادت
درود اور جو شخص پڑھتا رہیگا — اوسے حشر مین عرش سایہ مین لے گا
عجب اوسکی قسمت کہ روز قیامت — ملے عرش کا جسکو ظل کرامت
ترازو جو وان ہونیوالی نصب ہی — وہ جاے خطر ہی مقام تعب ہی
وہان بھی گران ہوگا پلا اوسی کا — درود آپ پر جو کہ پڑھتا رہے گا
ہوئی اور مذکور یہ بھی حقیقت — کہ روز قیامت بوقت عدالت

درود و سلام عرض کرتے رہو تم	مناسب تو یہ ہی کہ ہر دم کہو تم
اِلٰهی فَصَلِّ وَسَلِّمْ کَثِیْرًا	عَلٰی مَنْ اَتَانَا بَشِیْرًا نَذِیْرًا
خواص درود اور ہے یہ بھی آیا	کہ اس ورد کا جو کہ شاغل رہیگا
تو چہرہ مبارک رسول خدا کا	رہے دل مین اوسکے بہت جلوہ فرما
ملے گی اوسے خواب مین بھی زیارت	مشرف وہ ہوگا بدیدار حضرت
بروز جزا شافع روز محشر	رکھین ہاتھ پر اوسکی دست مطہر
محبت فرشتے بھی اوس سے کرینگے	درود و تحیت کی ترغیب دینگے
طلائی قلم خانہ نقرئی سے	لکھین گے درود مبارک فرشتے
کرینگے خدا سے دعا عافیت کی	اور اوسکے لیے التجا مغفرت کی
ہوئی اور وارد عجائب روایت	کہ جو کوئی غائب بدرگاہ حضرت
سلام و درود آپ پر بھیجتا ہے	تو عنوان تبلیغ اس طرح کا ہی
کہ وہ جو فرشتے اسی کام پر ہین	غریبان ہجران کے پیغامبر ہین
بدرگاہ اقدس بدربار اطہر	سلام اس طرح عرض کرتی ہین جاکر
کہ بیضے وہ کافی ولد رحم علی کا	یہ ہدیہ ہے معروض ابلاغ کرنا

صَلُّوْا عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ

سلام علیک ای رسالت پناہی
سلام علیک ای شہ دین و دنیا
سلام علیک ای شہ دین و دنیا
سلام علیک ای مزار حسین
سلام علیک ای طہٰ و یاسین
سلام علیک ای شہ دین و دنیا
مناقب تمہارا ہی وہ ہین کہ جنکی
اگر تم نہوتے تو کوئی بھی نہوتا
سلام علیک ای خدا کے پیارے
قیامت مین ہم عاصیون کے سہارے
سلام علیک ای خبردار امت
بیان اور وہان آپ غمخوار امت
درود آپ پر اور سلام خدا ہو
قیامت تلک یہ محمد و انتہا ہو
سناوہ کیسا یہ جان بخش مژدہ
کہ مژدہ نہین کوئی اس سے زیادہ
کہ جو امتی سرور انبیا کا

خیابان نزدیس

در درود ارسال صلوٰۃ و سلام بحضور پر نور حضرت
نتائج اور مخصوص خاص ثمرات اس ورد شریف کے
حضور جناب رسول خدا صلعم کی زیارت کا
بیان ہونا ہاتف غیبی کا اور اسکے نشانون کا
سنوا اور بھی اب ایک خاص عبارت
کہ جو کوئی کرتا سلام اوسکو سنتا
جواب سلام اور سکوتی کا فرق بیان
تعین ہی کہ کتنی دفعہ درود پڑھنا
بعد درود و سلام کے کیا پڑھنا چاہیے

قیامت کا دن کیا قیامت کا دن ہی — مصیبت فضیحت ندامت کا دن ہی

تو اوس دن بھی حضرت وکیل اوسکے ہونگے — شفیع قیامت کفیل اونکے ہونگے

اوسے بخشوائینگے حضرت ہمارے — کرین گے اوسے بحر غم سے کنارے

جو ترک فرائض کسی سے ہوا ہی — مگر وہ درود آپ پر پڑھ رہا ہی

فواتِ فرائض کا بدلا وہی ہی — عوض ایسے جرم و خطا کا وہی ہے

جہان حشر مین ہی مکان صاد قونکا — وہان پڑھنے والا درود اونکا ہوگا

یہ نسخہ ہے اور رحمت نصیب مصلی — شفا اوسکو بیماریون سے ملیگی

نہ ہوگی جگہ اوسکے دل مین خطر کو — نہ دیکھے گا وہ رو سے رنج و ضرر کو

صفائی سے دل اوسکا پر نور ہوگا — سبھی خیر و برکت سے معمور ہوگا

سنے اوسکے کامون مین آجاے برکت — وہ اولاد و اموال مین پاے برکت

نہ ادبی کبھی اوسپہ فقر و فلاکت — رہے ہر بلا سے وہ بندہ سلامت

سبھونکو دم واپسین کا خطر ہی — اوس ہنگام سی کانپتا ہر بشر ہی

مگر اس صفت کا جو ہی کوئی بندہ — کہ ورد درود اوسکا ٹھہرا وظیفہ

جو اوسکے لیے مرگ کا وقت آوے — خلاصی وہ سکرات سے جلد پاوے

نہ دیکھے وہ تلخی دم واپسین کی — نہ سختی اوٹھائیگا وہ یوم دین کی

درود

سنو اے محبان درگاہ حضرت
پڑھو اون پہ اور پر درود و تحیت

سلام و صلوٰۃ نبیؐ کی فضیلت
ہوئی ہی کتابون مین وارد بکثرت

وہ اس طرح کی کثرت بے حد ہی
کہ امکان طاقت سی باہر وہ جد ہے

مگر قدر طاقت جو علماے دین نے
احادیث کے واقفان متین نے

روایت صحیح مستند معتبر سے
کہ مروی ہی علماے اہل خبر سے

باسناد کامل جو ثابت کیا ہے
جدا انتخب کر کے اوسکو لکھا ہے

کیا ہے بانواع توصیف ظاہر
سنو مومنو ہو کے تم دل سی حاضر

آغاز فوائد و فضائل درود شریف

لکھا ہی کوئی تو درود اسطرح کا
کہ ہی اصل صلوات کا وہ نتیجا

ہوا ہی درود اسطرح کوئی مروی
کہ تقریب ہی وان شمار و عدد کی

کسی کو ہی کیفیت خاص حاصل
بوقت معین ہوا کوئی داخل

کوئی لازم حال مین پر اثر ہے
کہ تاثیر اوسکی کسی حال پر ہے

غرض ایک یہ کیا بڑا فائدہ ہی
کہ حکم الٰہی کا لانا بجا ہے

کیا حکم اللہ نے مومنون کو
کہ تم سب سلام اور صلوٰۃ اونپہ بھیجو

لکھون حال کچھ عبد حق دہلوی کا — محدث محقق محب نبی کا
کہ تھا عشق اوسکو حبیب خدا سے — اور اونکی بھی سب آل خیر الورا سے
وہ کامل تھا حبّ و ولاے نبی مین — وہ تھا غرق بحر فنا ے نبی مین
عجب محوِ حبّ حبیبِ خدا ہے — فنا فی الرسول اوسکو کہنا بجا ہے
جو ہی مقتضاے کمال محبت — کہ ہے جسکی اسناد مین یہ روایت

مَنْ اَحَبَّ شَیْئًا اَکْثَرَ ذِکْرَہٗ

کہ جس چیز سے کوئی الفت رکھیگا — بہت ذکر اوسکا وہ کرتا رہے گا
رہین محبت وہ خیر الورا کا — عرب سی کتابین حدیثون کی لایا
لکھے ترجمے کیا ہی بے مثل و ثانی — بہ تشریح و تفصیل و صافی بیانی
کیا اونکو مشہور ہندوستان مین — فقط ہند مین کیا تمامی جہان مین
بہ کثرت تصانیف ہی اوس ولی کی — محبّ نبی عبد حق دہلوی کی
ازانجملہ تصنیف ہی یہ رسالہ — لکھا ہی کتابون سے کرکے خلاصہ
مسمے بہ ترغیب اہل سعادت — بہ تکثیر ورد درود و تحیت
درودون کی ہی جو کہ ثابت فضیلت — سعیدون کو اوسکی دلاتا ہی رغبت
کہ سنکر فضائل درودِ نبی کے — طلبگار ہون الفتِ احمدی کے

رسالہ وہ کافی کی کا ہی ترغیب کرنا ہی
درود و ذکر اوصاف کا کھلا رہا ہی
سبب کا کہ دیکھے سے یہ نفع حاصل
درود اور اوسکے صلوات کے فائدون کو
بیان کرنا ہی اوسکے موجب و مقصد کا
اور اوسکے ثبوت مین حدیثون کا لانا
ترغیب کرنا اہل سعادت کو اوسکی
درود اور صلوات کے پڑھنے پر
اور اوسکے ثبوت مین حدیثون کا لانا
درود اور



بسم اللہ الرحمن الرحیم

جو حق ثنائے خدائے جہان ہی
زبان و دہان میں وہ طاقت کہاں ہی

لکھوں وصف کیا اپنے منعم خدا کا
کیا اوسنے انعام و احسان کیا کیا

عدم سے کیا اوسنے موجود ہمکو
دیا خلعت زندگانی عدم کو

عطا کر کے علم و خرد فہم و بینش
بشر کو کیا زیور آفرینش

کہانتک کرے کوئی نعمت شماری
کہانتک کرے کوئی اوصاف باری

کرے کوئی تشریح و تفصیل کیا کیا
کہ عاجز ہی یاں عقل تشریح پیرا

بھلا اکسکو مقدور حمد خدا ہے
تحیہ تحیہ تحیہ کی جا ہے

نعت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

کیا سب کی پہلے تو اوسنے بنا
وہ اصل فلک اور زمین و سما

تو افلاک و انجم کو روشن کیا
کہ وہ مخزن افلاک پر جلوہ گر ہے

تھا جلوہ نور پاک نبی کا وہیں
کہ تھا نور پاک نبی جلوہ فرما

وہ ذات گرامی کہ سب سے بڑا ہے
وہ ذات گرامی کہ سب سے بڑا ہے

خدا نے زمین پر حبیب خدا سے
سنج بخشدے اے خداوند عالم

بحق جناب نبی مکرم
صلوا علیہ وآلہ

خیابان فردوس

عارف شیخ عبد الحق محدث دہلوی رحمۃ اللہ علیہ

بعون صنائع مکین مکان فضل خلاق زمین زمان نسخه

صنایع فرنگ

مجموعه

مطبع نامی منشی نولکشور در مطبع مزین مقبول جهان هوا

Nasīm-ĕ-jannat, elē.

Indian Institute, Oxford.
The Lucknow Sparks Library.
Presented
by
Munshi Newul Kishore.

